

معرفی‌های اجمالی

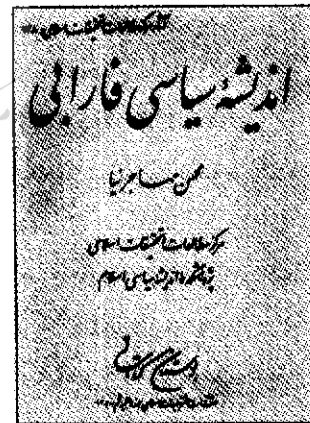
اندیشه سیاسی فارابی، محسن مهاجرنیا، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۰، ۴۰۷ ص.

به این مطلب و پاسخ آن بر خواهد خورد؛ (ص ۳۵۱) چنان که دکتر رضا داوری نیز در کتاب فارابی (طرح نو، ۱۳۷۴) و پیش از آن نیز در تحریرهای قبلی آن کتاب متعرض این معنا شده بود. به هر حال درست است که عامری و ابن مسکویه و بوعلی سینا و خواجه نصیر و ... نیز به علم سیاست پرداخته‌اند؛ اما هیچ کدام در حد فارابی در این مسأله جدی نبوده و ژرف اندیشی نکرده‌اند و نه تنها از او پیش تر نرفته‌اند، بلکه گاهی به او نیز نرسیده‌اند. مباحث فلسفه سیاسی در دوره متأخر حکمت اسلامی (بعد از مغول) تقریباً مسکوت ماند؛ چنانکه ملاصدرا فیلسوف عظیم الشأن به این مبحث نپرداخته است.

البته در ادبیات فارسی به شکل یا اشکال دیگری، متفکران وارد مباحث سیاست عملی (و گاه نظری) شده‌اند که آن بحث جداگانه‌ای است.

ماده اندیشه سیاسی در عالم اسلام صرف نظر از حکمت یونانی منشأهای دیگر نیز داشته، از جمله آثار ایران قبل از اسلام (پندنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و خداینامه‌ها) و نیز داستان‌های هندی (از همه مهم‌تر کلیله و دمنه) و نیز آنچه مجموعاً «سنت اسلامی» (شامل کتاب و حدیث و سیره) محسوب می‌شود، این‌ها موادی بوده است که اندیشمندان بر روی آن کار می‌کرده‌اند.

اگر گفته شود چون غالب فلاسفه اسلامی متشیع بوده‌اند، فلسفه سیاسی آنان نیز خواه ناخواه متأثر از تشیع خواهد بود؛ بلی جواب مثبت است الا این که این بیش تر جنبه سلبی دارد تا



در سال‌های اخیر مجدداً گرایش به مطالعات سیاسی بیش تر شده، و پس از مدتی تب تند ژورنالیستی، اکنون مدتی است که اهل نوشتن و خواندن به تعمق بیش تر روی آورده‌اند. بدیهی است پشت هر مقاله معمولی سیاسی به طور آگاه یا ناآگاه یک فلسفه نهفته است. این است که فهم تئوری‌های سیاسی هم برای گوینده و نویسنده و هم برای شنونده و خواننده جالب می‌نماید، بلکه واجب به نظر می‌آید.

بین فلاسفه اسلامی فارابی در فلسفه سیاسی متمحض است. البته این که او پیرو افلاطون یا ارسطو در علم سیاست است، جای بحث دارد و در همین کتاب مورد معرفی، خواننده

که برای فارابی قائل شدند از باب تقیه. (ر. ک: دولت حمدانیان، فیصل سامر، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ص ۷-۳۸۴).

این که مؤلف نوشته است (ص ۷۴) «در شرایط و مقتضیات زمان فارابی آشکار کردن مذهب کار ساده‌ای نبوده» اشتباه فاحشی است؛ زیرا در همان موقع شیعیان آشکارا خلافت بغداد را در مشت خود داشتند و در مصر و ایران به سرعت قدرت می‌گرفتند و در مغرب بالفعل خلافت فاطمی پا گرفته بود و در موصل و حلب حمدانیان شیعی مذهب حکومت می‌کردند.

یک نکته مهم که بر این مؤلف (و بسیاری دیگر که راجع به فارابی نوشته‌اند) وارد است - گرچه از نظر فلسفه سیاسی مهم نیست - انتساب *فصوص الحکم* به فارابی است. می‌دانید که در این نکته تردید هست (ر. ک: کتاب دکتر داوری، ص ۲۸ و ۱۶۲ و ۲۶۴) به خصوص که در *فصوص الحکم* به جای تعبیر فلسفی (خالص) «کلمات دینی و قرآنی و اصطلاحات متصوفه به کار رفته است». باز تکرار کنم نقل قول مؤلف از *فصوص الحکم* منسوب به فارابی، لطمه‌ای به بحث «اندیشه سیاسی فارابی» نمی‌زند، اما از لحاظ شناخت خود فارابی با اهمیت است. اگر *فصوص الحکم* از فارابی بود، چرا بوعلی سینا با وجود کمال مناسبت موضوع و موضوع در اشارات و تنبیهات خصوصاً نمط هشتم تا دهم به آن اشاره نکرده است؟ آیا از لحاظ سبک شناسی می‌توان اثر *فصوص الحکم* را با سایر آثار فارابی یکسان انگاشت؟ چرا فارابی در *مدینه فاضله* خود جایگاه عارفان را مشخص نکرده است؟

مؤلف با نقل عبارات عربی فارابی و ترجمه آن کوشیده است خواننده را با نظریات حکیم آشنا کند و بدیهی است امکان مقایسه ترجمه‌ها را نیز به دست داده، به طوری که هرگاه مؤلف از مقصود واقعی حکیم دور افتاده باشد، معلوم شود. اتفاقاً یک نمونه با اهمیت داریم که به گمانم برداشت مؤلف با نص فارابی منطبق نیست و لو این که مطلب درستی باشد.

فارابی می‌گوید اگر شرایط ششگانه (یا پنجگانه) که در ریس واجب است، در یک نفر حاصل نشد، و در دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش نفر مجموعاً یافت شد، اینان «رؤسای افاضل» اند: «فاذا لم يوجد انسان واحد اجتمعت فيه هذه الشروط ... فاذا تفرقت هذه في جماعة وكانوا متلائمين، كانوا هم الرؤساء الافاضل». مؤلف محترم از این عبارت چنین برداشت کرده‌اند که نوع پنجم رهبری «شورایی مرکب از شش نفر کارشناس فقیه» است (ص ۲۴۸). در واقع فارابی بعد از ریس اول (که پیام آور صاحب شریعت است) به ریس دوم (=جانشین مائل) و سپس

ایجابی. یعنی مشخص و واضح است که فیلسوفان اسلامی با دستگاه خلافت عباسی مخالف بوده‌اند، اما آیا حتی اخوان الصفا می‌توانستند حکومتی مثل فاطمیان مصر را تأیید کنند؟ برای بنده روشن نیست. به هر حال تأکید مؤلف محترم در صفحات ۲۳۹ تا ۲۴۷ در رهبری مدینه فاضله فارابی بر «ریس سنت» و «رؤسای سنت» به نظر مستدل و موجه نمی‌آید.

با این زمینه می‌توان گفت طرح مدینه فاضله فارابی (و دولت اهل خیر اخوان الصفا نیز) مشخصاً یک طرح فلسفی است، هر چند در ساختمان آن عناصر دینی هم لحاظ شده باشد. این‌ها به عنوان واقعیت موجود و نیروی فعال و بالفعل اجتماعی ادیان را در نظر گرفته‌اند. فلاسفه اسلامی از دستگاه رسمی خلافت فاصله می‌گرفته‌اند. فارابی مدت کمی برای مطالعه و تکمیل تحصیلات در بغداد بود، اما برای زیستن در آخر عمر نزد سیف الدوله در حلب رفت که مستقل از خلیفه بغداد بود. بوعلی سینا با بقایای آل بویه الفت داشت و هرگز به بغداد نرفت و از دست محمود غزنوی متحد عباسیان فراری بود. سهروردی هم از بغداد فاصله گرفت. او می‌خواست امیرزاده ایوبی را پیرو خود سازد، اما به تحریک طرفداران فکری خلافت عباسی کشته شد. خواجه نصیر، به روایتی خود در برانداختن خلافت عباسی دخیل و مؤثر بوده است.

به مدینه فاضله فارابی بازگردیم. این طرح چه در مبادی و چه در نتایج، عقلانی و انسان‌بنیاد است و شجره نسب آن در جهان‌شناسی، نوافلاطونی، در سیاست، افلاطونی و در اخلاق، ارسطویی است؛ گرچه گاهی برای تقریب ذهن خواننده از الفاظ دینی استفاده می‌شود، مثلاً «عقل فعال» را با جبرئیل، «ملک فیلسوف» را با امام و «نوامیس» را با شرایع تطبیق می‌کنند.

اما این که مؤلف از خود اجتهاد یا از جایی نقل کرده است که سیف الدوله حمدانی بنا به وصیت فارابی به قاعده شیعه دوازده امامی با عده‌ای از خواص بر وی نماز خواند (ص ۷۱) چهره یک عالم شیعی قرن سیزدهم چهاردهمی را در ذهن مجسم می‌کند، نه یک فیلسوف اسلامی قرن سوم چهارمی را. آنچه در تاریخ آمده اجمالاً چنین است:

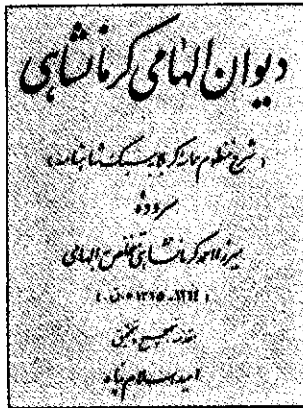
شهرت سیف الدوله، فارابی را به حلب می‌کشاند. طبق داستان‌ها، فیلسوف از راه مهارت شگفت‌آورش در موسیقی، خود را در دل امیر حمدانی جا می‌کند و از خصیصین او می‌شود، اما از این نزدیکی بهره‌گیری مادی مراد نیست و در شرایطی که شاعران از سیف الدوله صدها و هزارها دینار جایزه می‌گرفتند، فارابی روزانه چهار درهم مستمری داشت. این که امیر با خواصش بر جنازه حکیم نماز گزارده، دلیل بر حرمت فوق‌العاده‌ای است

کتاب مورد بحث می‌باشد و حق این بود که مؤلف محترم، کتاب مذکور را کاملاً ترجمه می‌کردند که بیش تر مورد استفاده خوانندگان قرار گیرد.

در زبان فارسی راجع به اخوان الصفا رساله مستقلی به قلم دکتر ذبیح الله صفا هست، و نیز ترجمه کهن رسائل اخوان الصفا چاپ شده، علاوه بر این در کتب تاریخ فلسفه عموماً فصل کوتاه یا بلندی راجع به اخوان الصفا وجود دارد و مستشرقین نیز بر روی اخوان الصفا زیاد کار کرده‌اند. در حال کتاب مورد بحث یعنی اندیشه سیاسی اخوان الصفا برای خواننده متوسط الحال سودمند است و آدم وارد هم با علاقه آن را تصفح می‌نماید. حسن کتاب در این است که در غالب موارد عین عبارات مورد استناد را نقل کرده و بدیهی است اگر در ترجمه یا برداشت نویسنده بحثی باشد، قابل رسیدگی خواهد بود. توفیق مؤلف و ناشر را خواهانیم.

*

دیوان الهامی کرمانشاهی (شرح منظوم حماسه کربلا به سبک شاهنامه) به کوشش امید اسلام پناه، نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۹، ۴۶۳ ص.

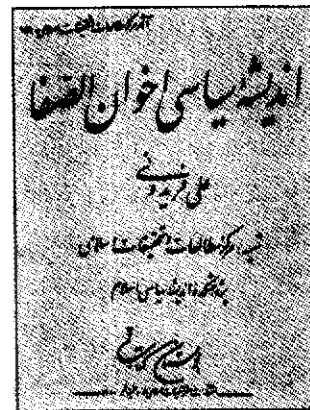


احمد الهامی کرمانشاهی ۱۳۲۵-۱۲۶۴ هـ. ق گوینده صافی ضمیر و نیکو اعتقادی بوده است که به شیوه بومنعلی راجی کرمانی و امثال او کوشیده است وقایع کربلا را در قالب منظومه‌ای حماسی بریزد و معاصرانش این کار را می‌پسندیده‌اند (حدیقه الشعرا، دیوان بیگی، ج ۱، ص ۱۶۰ به بعد و نیز خسروی قاجار در دیباچه باغ فردوس، نقل در مقدمه مصحح، ص ۲۴-۲۵) منظومه‌های حماسی فارسی را به سه قسم اسطوره‌ای، تاریخی و مذهبی می‌توان تقسیم کرد. اوج حماسه اسطوره‌ای ایران شاهنامه فردوسی است؛ خصوصاً در بخش پیش از اسکندر. این بخش شاهنامه را می‌توان از محصولات جنبش شعوبی به حساب آورد. پس از آن دوران حماسه تاریخی است و ملاحظه

به همین ریاست افاضل سازگار (که دو یا سه یا چهار یا پنج یا شش نفرند) مجموعاً دارای شرایط رهبری، اشاره کرده است و عبارت معنایی غیر از این ندارد و قبلاً هیچ‌جا ندیده‌ایم که بگویند فارابی به پنج نوع رهبری قائل است (ص ۲۲۷-۲۴۵) و این شاید از ابهام در ترجمه ناشی شده باشد. چنانکه در ترجمه شعر صفحه ۶۹، سطر ۱۸ و نیز در صفحه ۳۳۵ سطر ۶ و ۷ جای تأمل هست. توفیق ناشر محترم و مؤلف فاضل را آرزو مندیم.

*

اندیشه سیاسی اخوان الصفا، علی فریدونی، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۰، ۳۱۹ ص.



اخوان الصفا یک انجمن مخفی فلسفی بودند که به احتمال قوی از نظریه پردازان اسماعیلیه محسوب می‌شدند. ابو حیان توحیدی در قرن چهارم اسم چهار تن از ایشان را در الامتاع والمؤانسه ذکر کرده که از همین جا می‌شود احتمال داد خود او هم مدتی از آنان یا همفکر آنان بوده است. به هر حال اسماعیلیه اصل تألیف رسائل اخوان الصفا را به قرن دوم و سوم برمی‌گردانند که دکتر محمد فرید حجاب در کتاب الفلسفه السیاسیه عند اخوان الصفا در سندیت این حرف بحث کرده است و البته اختلاف اقوال، به نظر بنده به این صورت قابل جمع است که تدوین نهایی رسائل را مربوط به قرن سوم و اصل اندیشه را مربوط به قرن دوم بدانیم. اما این که رساله الجامعه را احمد بن عبدالله بن محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق نوشته باشد - این حرفی است که اسماعیلیه می‌گویند - از لحاظ سند معتبر نیست و فقط بر یک نسخه خطی متکی است. حقیقت این است که رساله الجامعه بعد از (یا همراه) رسائل نوشته شده است. در این مورد این جانب طی مقاله‌ای در معرفی کتاب اخیر الذکر دکتر محمد فرید حجاب (نشر دانش، مرداد و شهریور ۶۸، ص ۷۷ و ۷۸) بحث کرده‌ام. گفتنی است که کتاب دکتر محمد فرید حجاب، اصلی‌ترین منبع

الهامی از روش حمله حیدری که در آن موقع کتاب معروفی بوده است پیروی کرده، شاعران عامی دیگری هم بوده اند که در همان مایه ها می سروده اند. (ص ۵۲ به بعد) و البته ضمن خواندنی بودن، همگی ضعیف اند. رونق این نوع شاعری همزمان است با رونق نقاشی مذهبی (شمایل) و پرده خوانی نقال ها ... و مسلماً به لحاظ زمینه عقاید مذهبی برای توده مردم جاذبه داشته است و در سرودن و شنیدن آن انتظار ثواب بردن و آرزوش گناهان و تعالی روحی داشته اند و البته رعایت رسم روزگار و مذهب مختار را نیز می کرده اند.

الهامی در مدح حاکمان قجر نیز شعر سروده است. این توضیح ضروری است که قاجاریه خیلی تظاهر به تدین و تشیع می کرد و این البته عکس العمل نسبت به افشاریه و زندیه بوده است. قاجاریه خود را دنباله صفویه و حتی به نوشته رستم الحکما در رستم التواریخ (چاپ مشیری) از اولاد صفویه جامی زدند و لذا رواج و رونق تکیه ها و تعزیه خوانی ها و شمایلگردانی و شعر حماسی مذهبی در آن دوره عجب نیست؛ چنان که در جامع الشتات میرزای قمی نخستین بار راجع به «تعبیه و تشبیه» استفتا شده است. حتی شاعران هرزه گویی چون یغما و قآئی بنا به اقتضای عمومی اجتماعی و نیز عقیده شخصی خودشان مرثیه سروده اند. حکومت قاجار هم همین توصیه را می کرده است.

ناصرالدین شاه پس از سفر فرنگ - که از آنجا اثر پذیرفت و خوشش آمد، در بازگشت دستور داد «تکیه دولت» را بسازند که در تابلو کمال الملک جاودانه شده است. در همین تکیه دولت تعزیه اجرا می کردند و شخص شاه برای تماشا می آمد و از بالا با دوربین هم تعزیه را و هم زنان و مردان تماشاگر را تماشا می کرد. در چنین حال و هوایی الهامی مشهور به فردوسی حسینی برای قهرمانان حماسه کربلا لفظ «گوپلتن» و «تهمتن» که فردوسی به کار می برد به کار برده است. متقابلاً نقاش قهوه خانه ای همان عصر روی پرچمی که در دست رستم است، کلمه «الله اکبر» می نویسد.

اسطوره ها رنگ باخته و حماسه تاریخی نیز به همین سر نوشت مبتلا شده بود؛ چون نه کیخسرو و رستم داریم و نه دیگر حتی شاه عباس و الله وردیخان. پس توده مردم در ذهنیتشان به حماسه مذهبی پناه می برند. شاعر هم از همان مردم است و برای همان مردم می سراید. و البته در مدح ناصرالدین شاه (قاتل امیرکبیر و سپهسالار و کسی که امتیاز رژی را داد) می گوید:

جهانجوی شه ناصرالدین که هور
زدبیم او جسته بر چرخ نور...

می کنیم که با پیدایش حکومت های محلی مستقل از خلافت - خصوصاً بعد از سقوط بغداد - حماسه های تاریخی توسعه می یابد و اوج می گیرد. شاعران ایرانی در توصیف فتوحات جهانگشایانی چون تیمور دادسخن می دهند. درست است که تیمور ویرانگر بوده، اما هم خود او و هم فرهیختگان عصرش او را پادشاهی ایرانی می انگاشته اند و سعی می کرده اند او را در متن تاریخ ایران جای بدهند. اوج حماسه تاریخی، منظومه هایی است که برای شاهان صفوی - به تعبیر غربیان: نخستین حکومت ملی ایران، سروده شده است.

اما در دوران صفویه که استقلال ایران زیر پرچم تشیع تحقق یافت، حماسه مذهبی شکوفا گردید و شاهان صفوی و شیعیان ایرانی ترجیح دادند ملیت را در قالب مذهب بنگرند و تمام صفات فوق بشری را که به قهرمانان اسطوره ای و سپس تاریخی نسبت می دادند، در قهرمانی مذهبی که انسانی الهی است، مجسم ببینند؛ بلکه قهرمانان اسطوره ای و تاریخی را در قهرمان مذهبی فانی نمایند.

درست است که از اواخر صفویه به بعد، نوعی شعوبیگری جدید - آیین دساتیری - پدید آمد، اما ملاحظه می شود که در حماسه های مذهبی همچون حمله حیدری، قهرمان ملی ایران رستم، مغلوب «حیدر دلدل سوار» می شود، اما این شکست برای رستم خفت بار نیست، بلکه افتخارآمیز است. در حماسه ملایمنوعلی راجی کرمانی، تلفیق حماسه اسطوره ای و تاریخی و مذهبی صورت گرفته است و همین تلفیق در داستان بی بی شهربانو نیز هست؛ حال آن که به لحاظ تاریخی محض هنوز تردید هست که مادر امام سجاد (ع) یک شاهزاده خانم ایرانی باشد، اما مردم این را پذیرفته اند.

به دیوان الهامی کرمانشاهی بازگردیم. او مردی بوده است به گفته معاصرانش امی و به هر حال عامی که حتی معنی تعبیراتی که می آورده از دیگران می پرسیده است و طبق خوابی که دیده الهام یافته و طبع شعر برای نظم و قایع کربلا و مناقب معصومین (ع) پیدا کرده است (ص ۱۳۰-۱۳۴) و به قول دیوان بیگی به خاطر همین شعر سرودن از کسب و کار بازمانده و بسیار تنگدست بوده است. چنان که در خواب دو چیز آرزو می کند:

دو چیزم ز بخشایش تست کام
یکی کم رهاسازی از دست وام
دگر آنکه گویا زبانم کنی
به گفتار نیکو بیانم کنی

بماناد روشندل و شادمان

جهانبان شهنشاہ تا آن زمان

که مهدی ز رخ پرده اندازدا

درفش همایون بر افرازدا (ص ۱۱۹)

یعنی آرزو کرده است سلطنت ناصرالدین شاه به ظهور

مهدی (عج) ببینند.

گفتم الهامی عامی بوده و تعبیراتی که به کار می‌برده افرواهی

شنیده بوده است (از همان شبیه خوان‌ها و مداح‌ها و حمله

حیدری خوان‌ها ...) و لذا الفاظ و تشبیهاتی نابجا و غیر متناسب

با مقام به کار برده و لابد گوینده و شنونده آن را هنر می‌پنداشته‌اند؛

مثلاً در شهادت مسلم بن عقیل گوید:

دریغا از آن یال و برز قوی

دریغا از آن فرّه پهلوی (ص ۱۷۳)

و همچنین از قول امام حسین خطاب به حضرت عباس

علیهما السلام:

که اسپه‌دا شهسوارا گوا

سرا نامور گوهر ا پهلوا!

بگو با سپه‌دار شاه دمشق

که ای دور از عشق و از رمز عشق

نه آخر چنین است سبط رسول

گر انمایه مادرش باشد بتول

حسین است آن دادگر داورا

که به زینت دوش پیغمبرا

حسین است سبط شه کاینات

که کرده خدا مهر مامش فرات ... (ص ۲۷۳)

و از قول عروس قاسم، خطاب به او (ص ۱۸۹):

پسر عم به تیغ غم خون مریز

سوی تیر و شمشیر مشتاب تیز

ز بی مهری تو بُد باورم

که بر غم فزایی غم دیگرم

ز آزادگان این سزاوار نیست

سزاوار یار و فادار نیست

که عبارت مؤدبانه نیست، ضمناً با روحیات دختر امام

حسین (ع) و پسر امام حسن (ع) نمی‌سازد؛ بگذریم از این که

اصولاً قصه عروس قاسم روایت شبیه خوان‌ها می‌باشد. اکنون

بحث ما در این مطلب است که کلام باید متناسب مقام و درخور

متکلم و مخاطب و موضوع کلام و خطاب باشد.

با این همه نظر به زمینه ذهنی مساعدی که خواننده با حماسه

کربلا دارد، بر روی هم مثنویات این کتاب نسبتاً گیرا و خواندنی است، ولی غزلیات و قصایدش بسیار ضعیف و زیر متوسط می‌باشد. (ص ۲۹۸ به بعد)

الهامی سه فرزند داشت یکی افسر ارتش بوده و به دست

طرفداران اسماعیل سمیتقو کشته شده. دیگری پزشک بوده و

سومی ابوالقاسم لاهوتی شاعر معروف است که در مهاجرت

روسیه درگذشت و اشعار انقلابی در قالب‌های نسبتاً تازه دارد.

البته چه الهامی در زمان خود و چه لاهوتی در زمان خود، هیچ

کدام درجه اول نبوده‌اند.

اما راجع به چاپ و تصحیح کتاب، با آن که در اصل لزوم

چاپ کلیات الهامی، بحث هست و خوب بود به مقاله ای مفصل

و ذکر نمونه‌ها و برگزیده‌هایی اکتفا می‌شد، اما به هر حال کار

در حدی که صورت گرفته خوب است. مصحح محترم تعلیقاتی

در پایان کتاب آورده‌اند که برای خواننده متوسط الحال مفید

است (ص ۳۰۸-۳۶۷). همچنین فهرست واژه‌ها و ترکیب‌ها

(ص ۴۰۹-۴۲۸) و فهرست اشخاص ... و نیز در مقدمه کتاب با

مختصات سبکی اشعار را به دست داده‌اند (ص ۷۰-۸۶) که

برای علاقه‌مندان مفید است.

بر روی هم از این مجموعه برمی‌آید که آخر «نهضت

بازگشت» به کجا رسیده بوده و اگر هر آینه روح تازه‌ای از اندیشه

نوین آزادیخواهی در ادبیات دمیده نمی‌شد، ادبیات فارسی به

معنی واقعی دچار انحطاط و سقوط مطلق می‌شد. جالب است

که لاهوتی پسر الهامی از نخستین کسانی است که به نحوی افکار

و آمال تازه را در شعر بیان کرده‌اند و دو نسل از این خانواده هر

کدام تا حدی بیانگر روحیه معاصران خود بوده‌اند.

علیرضا ذکاوتی قرآنگزلو

زبان‌شناسی عربی، محمدحسن باکلا، معرفی و کتاب‌شناسی - *Muham- mad Hassan Bakalla, Arabic Linguistics, An Introduction and Bibliography, London: Mansell Publishing Limited, 1983, I-Lxx+747pp.*

جایگاه کتاب‌شناسی در امر تحقیق و پژوهش، اهمیت روش‌شناسی

در تحقیقات، تعریف عالمانه از عنوان کتاب، وجود انتشاراتی

معتبر چون انتشارات مأنسل لندن و بالاخره به عنوان الگویی

مناسبت جهت تهیه و تدوین کتاب‌شناسی در رشته‌های دیگر،

عوامل کافی برای کشاندن هر پژوهشگری به منظور استفاده از

کتاب عظیم زبان‌شناسی عربی است. هدف اصلی کتاب، نشان

دادن وضع زبان‌شناسی عربی و کارنامه آن دسته از زبان‌شناسان

چيست؟ کتابشناسی آن کدام است؟ پاسخ به این دو پرسش در واقع اهداف کتاب را تشکیل می دهند. به همین منظور، مؤلف به یاری همکاران زبانشناس خود، صفحات زیادی را به معرفی زبانشناسی عربی و وضع آن به دو زبان انگلیسی و عربی اختصاص می دهد و آن گاه به نحو شایسته و عالمانه ای به کتابشناسی این حوزه از دانش بشری می پردازد. به منظور سرعت در کار محققان و مراجعه کنندگان، نمایه موضوعی تحلیلی آورده شده است. کتابداران، استادان و محققان نیز از سراسر دنیا مؤلف را در کتابشناسی زایدالوصف این کتاب سترگ یاری رسانده اند. پیتر فؤاد عبود، استاد زبانشناسی عربی در دانشگاه تگزاس؛ خلیل ابراهیم سمعان، استاد زبانشناسی متون کهن و زبان های سامی در دانشگاه نیویورک؛ تئودور پروچاسکا در دانشگاه ملک فیصل؛ بروس اینگهام، استاد زبانشناسی عربی در دانشگاه لندن همکاران اصلی مؤلف بوده اند. مؤلف نیز در زمان چاپ این اثر استاد زبان عربی در دانشگاه ملک سعود (دانشگاه ریاض سابق) بوده است.

می توان کتاب حاضر را عمدتاً به دو بخش تقسیم نمود: معرفی زبانشناسی عربی و کتابشناسی آن. در واقع، زبانشناسی عربی، پیدایش زبان عربی و سیر تحول آن، تاریخ زبانشناسی عربی، تفاوت آنچه که در زبان عربی علم اللغة و فقه اللغة گفته می شود، اصطلاح زبانشناس به چه کسی اطلاق می گردد، دستور زبان قبل از سیبویه، دستور زبان از نظر سیبویه، دستور زبان بعد از سیبویه، فرهنگنویسی عربی، آواشناسی و واج شناسی عربی، لهجه شناسی و زبانشناسی منطقه ای در زبان عربی، علوم زبانشناختی عربی، و نگاهی نو به زبانشناسی عربی از جمله موضوعات بخشی از کتاب اند که در واقع تحت عنوان مقدمه و معرفی عنوان شده است. به خوبی می توان دریافت که به طور بسیار عالمانه ای کوشیده اند تا مباحث زبانشناسی عربی را در قالب «زبانشناسی نظری در زبان عربی» و نیز «زبانشناسی کاربردی در زبان عربی» ارائه دهند. مباحثی که از نظر مؤلف در قلمرو زبانشناسی نظری قرار می گیرند، عبارتند از: بخش آوایی زبان (مشمتمل بر آواشناسی و واج شناسی؛ مؤلف لفظ phonetics را به عنوان اصطلاح فراگیری هم برای آواشناسی و هم برای واج شناسی به کار برده است؛ حال آن که برخی از زبانشناسان لفظ phonology را برای این منظور به کار می برند)، دستور زبان (مشمتمل بر تکواژشناسی و نحو یا صرف و نحو)، معناشناسی عربی، زبانشناسی تاریخی زبان عربی، زبانشناسی تطبیقی،

چه عرب و چه غیر عرب است که تاکنون روی زبانشناسی عربی کار کرده اند. این کتاب، گنجی است شایگان به همت جمعی از نخبگان و پرمایگان که به رایگان در اختیار محققان و مراجعه کنندگان قرار گرفته است؛ رنج این گنج را تنی چند از زبانشناسان عرب و غیر عرب به جان خریده اند.

منظور از زبانشناسی عربی، بررسی علمی زبان عربی است. آغاز زبانشناسی عربی در واقع به قرن اول هجری برمی گردد، اما به عنوان یک رشته علمی نوپا اخیراً در آمریکا پدیدار گشته است. بررسی علمی زبان از نظر زمانی مبتنی بر روش تاریخی و روش همزمانی است. در این کتاب، کوشش شده است تا منابع مربوط به هر دو رویکرد زبانشناختی عربی ارائه گردد. در زبان عربی برای لفظ زبانشناسی که معادل Linguistics انگلیسی است، معادل های متعددی متداول است: علم اللغة، اللسانیات، اللغویات، الالسنیه. دلیل این تعدد معادل ها به اعتبار زمینه کاربرد منطقه ای در جوامع زبانی عربی است که به نظر می رسد از بین معادل های مذکور لفظ علم اللغة متداول تر است. گفتمنی است که تعدد معادل ها امری طبیعی و رایج می باشد چنانکه دو لفظ phonology و phonemics در زبان انگلیسی معادل واج شناسی است و phonology متداول تر می باشد.

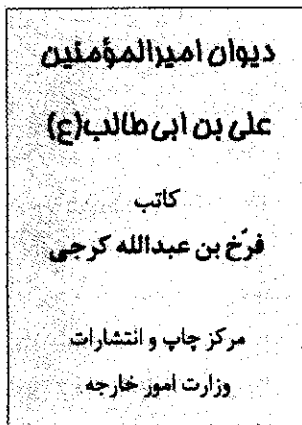
افزون بر موارد یاد شده، اصطلاح دیگری نیز نزد زبانشناسان عرب رایج است که عمدتاً به سیر زبان یا بررسی تاریخی زبان می پردازد: فقه اللغة که بدان الفیلولوجیا نیز گویند. ظاهراً اولین کسی که این اصطلاح را به کار برده است احمد بن فارس (ت ۳۹۵ق) صاحب کتاب «الصاحبی فی فقه اللغة» می باشد، و پس از وی ابو منصور ثعالبی (ت ۴۲۵ق) صاحب کتاب «فقه اللغة و سر العربیه» آن را برای عنوان کتاب خود برگزید. مع الوصف نباید از این نکته غافل بود که این اصطلاح امروز نزد زبانشناسان عرب و آشنا به زبانشناسی جدید با آنچه که دانشمندان و زبانشناسان گذشته در ذهن داشتند، تا حدودی تفاوت دارد. اصطلاح زبانشناس نیز که در عربی بدان اللغوی گویند، به کسی اطلاق می گردد که بررسی علمی روی یک یا چند زبان انجام می دهد.

واقعیت این است که زبانشناسی به طور اعم و زبانشناسی عربی به طور اخص در جهان عرب به ویژه در چند دهه اخیر تحول چشمگیری داشته است. در همین راستا کتاب محمدحسن باکلا به روشنی گویای این تحول است. عنوان فرعی کتاب نیز گویای این مطلب است که زبانشناسی عربی

گونه‌های زبانی قرآن در جهان اسلام مورد تأکید قرار گیرند و از سوی دیگر، قلمرو این حوزه از تحقیق با چشم انداز زبانشناختی دنبال شود. در حال حاضر نگارنده و محمدعلی لسانی فشارکی در اثری در دست چاپ، زبانشناسی قرآن را طرح و شرح می‌کنند. علی‌رغم این نکته‌ها کتاب زبانشناسی عربی می‌تواند دستگیر تمام محققانی باشد که در بررسی علمی زبان عربی با حداکثر سرعت و دقت به منابع ارزشمند و فراوان نیاز دارند. این اثر نفیس در کتابخانه مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی که در واقع گنجینه‌ای از آثار ارزشمند است، موجود می‌باشد.

مرتضی رزم‌آرا

دیوان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) [نسخه برگردان]، کاتب فرخ بن عبدالله کرجی، تاریخ کتابت: قرن دهم، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، [۱۳۸۱ ش]



اخیراً یک نسخه برگردان از دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب (ع) از سوی مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه منتشر گردیده است که برای اهل تبعات حدیثی و ادبی و متن شناختی بسیار مغتنم است، ولی متأسفانه ناشر در طبع آن مبالغه علمی و انتشاراتی کافی روانداشته.

این نسخه برگردان، فاقد هرگونه مقدمه و یا یادداشت و یا توضیحات از سوی ناشر است؛ صفحه‌عنوان یا برگه فهرست‌نویسی پیش از انتشار هم ندارد! ناشر حتی سال انتشار نسخه برگردان را هم یاد نکرده است، ولی این بنده با پرسش از کارمندان انتشارات وزارت امور خارجه یقین کرد که این اثر تازه از چاپ برآمده. متأسفانه معلوم هم نکرده‌اند که اصل دست‌نوشته که اینک تصویرش منتشر شده، متعلق به چه شخصیت حقیقی و یا حقوقی است و در کدام کتابخانه خصوصی یا عمومی نگهداری می‌شود.

پس، ما هستیم و تصویر یک دست‌نوشته که بین‌الدفتین (و بدون شماره گذاری صفحات) منتشر گردیده است.

نشانه‌شناسی، روان‌شناسی زبان، زبانشناسی اجتماعی (ظاهراً مردم‌شناسی زبان را همچون محمدعلی الخولی - برخلاف بسیاری از زبانشناسان غربی - با زبانشناسی اجتماعی یکی می‌پندارد)؛ اما زبانشناسی کاربردی در زبان عربی را بدین شرح عنوان می‌کند: زبان‌آموزی و آموزش زبان عربی (که در واقع زبانشناسی کاربردی به معنای اخص است مشتمل بر تحلیل مقابله‌ای، برنامه‌ریزی زبانی، روش تدریس، تربیت معلم، آزمون‌سازی، و تکنولوژی آموزشی)، فرهنگ‌نویسی عربی، زبانشناسی بالینی، زبانشناسی رایانه‌ای ابزاری، تحلیل آماری، سوادآموزی و آموزش بزرگسالان در جهان عرب (ص ۷۰۶ و ۷۱).

به این ترتیب می‌توان گفت که ترجمه‌شناسی، خط‌شناسی، زبانشناسی ادبیات، و زبانشناسی قرآن، طبق این تقسیم‌بندی، از دید مؤلف پنهان مانده است. از نظر زبانشناسان، تحلیل مقابله‌ای پیش‌تاز ترجمه‌شناسی است؛ رابطه خط با زبان از یک سو، و نقش خط به عنوان تنها ماده‌ای که در بررسی تاریخی زبان در اختیار زبانشناس تاریخی است از سوی دیگر، موجب شده تا بررسی زبانشناسانه خط نزد زبانشناسان بیش از پیش با اهمیت تلقی گردد. زبانشناسی ادبیات به عنوان بخشی از علم زبانشناسی است که ادبیات را به منزله رویدادی بررسی می‌کند که در زبان پدید آمده است. بررسی چگونگی گذر از زبان هنجار و روزمره به زبان ادبی در چارچوب تحقیقات مربوط به زبانشناسی ادبیات قرار دارد. پیشروان این حوزه از تحقیقات زبانشناختی، تپی چند از صورت‌گرایان روس و ساخت‌گرایان چک می‌باشند. برجسته‌ترین آن‌ها یاکوبسون است که برای نخستین بار روشی منسجم از راه و رسم بررسی زبانشناسی ادبیات را ارائه داد. نظریه وی از سوی زبانشناسانی چون لیچ با ظرافت بیش‌تری نظریه‌پردازی شد و در نهایت به مجموعه‌ای از روش‌های علمی در بررسی ادبیات و طبقه‌بندی شگردهای هنرآفرینی ادبی منجر گردید.

زبانشناسی ادبیات در ایران مورد توجه برخی از زبانشناسان و متخصصان ادبیات قرار گرفته است. از زبانشناسان علی محمد حق‌شناس و از ادبیات محمدرضا شفیعی کدکنی در طرح و شرح روش‌های علمی بررسی ادبیات به ویژه ادبیات فارسی سهمی به‌سزا داشته‌اند. کورش صفوی نیز تحت تأثیر آنان در برخی از آثار خود عالمانه این موضوع را دنبال کرده است. گویا مؤلف به منظور نشان دادن تفکیک زبان عربی از ادبیات عرب، از اشاره به زبانشناسی ادبیات خودداری کرده است.

زبانشناسی قرآن عبارت است از بررسی علمی زبان قرآن و علوم قرآنی. در این بررسی از یک سو کوشش می‌شود تا

می رانده است.

بر هوامش صفحات دستنوشته - بسان بیشترینه دستنوشته های کهن - یادداشت ها و نشانه هایی هست، ولی نه چندان زیاد: در اواخر دستنوشته مهری بیضی وار نقش بسته که نام «محمد حسین» و عدد «۱۲۳۳» در آن خوانده می شود؛ یکجا هم در هامش بخش قافیه راء، نسخه بدلی با رمز «نح» یادداشت شده.

در هامش بخش قافیه عین، حاشیه ای فاضلانه و لغویانه با امضای «سید احمد الرضوی» هست و در هامش بخش قافیه باء دو حاشیه لغوی با امضای «سید احمد» - که احتمالاً همان سید احمد رضوی پیشگفته می باشد.

بالای صفحه آغازین دستنوشته، یادداشت مهمی آمده که ظاهراً ناظر به «سلام» و «صلاة» های مندرج در درود رونویسگر بر امیرالمؤمنین (ع) می باشد. متن یادداشت از این قرار است:

«فإن قيل: كيف تقول: عليه السلام، وقد قال النّوّی فی الروضة: انّ الصحيح الأشهر انّ الصلوة علی غیر الأنبیاء بالاستقلال مکروه کراهة تنزیه و نقل عن الشیخ ابی محمد: السلام کالصلوة فلا یفرد به غائب غیر الأنبیاء، قلت: أورد اترافعی فی الصغیر انّ أشبه الوجهین فی الصلوة عدم الکراهة، بل هو ترک اولی و مال الیه الا سنوی أيضاً فی المهمات و صرح صاحب العدة بنفی الکراهة و قال: الصلوة بمعنی الدعا یجوز علی کل أحد و أما بمعنی التعظیم والتکریم فیختص به الأنبیاء علیهم السلام، و من البین مبالغة الفقهاء فی منع الصلوة أکره - حاشیه منه حسین میبیدی شارح دیوان».

این، همان حاشیه ای است که در هامش متن انتقادی شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) (تصحیح رحمانی و اشک شیرین، ج ۲، ۱۳۷۹ ش، ص ۴) با قید «منه» - و البته با ضبط نص اصح و انساب - آمده است. (بس قابل توجه است که قاضی حسین میبیدی از سنیان دوازده امامی است، و این گونه بهره وری از نوشتارهای او در این دستنوشته، می تواند مؤید حدس ما درباره انگاره دینی رونویسگر باشد.

بالای صفحه دوم متن دستنوشته هم دو یادداشت خواندنی هست. یکی به نقل از «شرح [قاضی] حسین میبیدی» درباره علم کلام و اقوال نکوهندگان آن از اهل سنت، و دیگری درباره تکفیر بوعلی و فارابی توسط غزالی.

در صفحات اول، همچنین، در میان سطور، ابیاتی فارسی (معمولاً در تناسب معنوی با اشعار متن) یادداشت شده است که همان ابیات فارسی مذکور در شرح قاضی حسین میبیدی است. در چند جای متن هم یادداشت «وقف اولاد» (بدون امضا)

«انجامه» (/ «ترقیمه») ی دستنوشته، از این قرار است:

«تمت الكتاب بعون الملك الوهاب كتبته العبد الراجی رحمة الله الباری فرخ بن عبدالله کرجی [ظ = کرجی] م م م م» . چنان که دیده می شود نه تاریخ کتابت و نه جای آن، در «انجامه»، مذکور نیست، ولی بر روی جلد، «تاریخ کتابت» را «قرن دهم» گفته اند که گویا از امارات ظاهری دستنوشته استنباط شده باشد.

اشعار، در این دستنوشته، بر حسب ترتیب الفبایی قوافی سامان یافته اند. نص شعر به مرکب سیاه و مشکول و معرب کتابت گردیده و ترجمه فارسی (و تحت اللفظی) ی آن زیر سطر و با قلم سرخ نوشته شده است. البته شماری لقیل از مصاریع نیز بی ترجمه رها شده اند. هیچ «مقدمه» یا «موخره» ی ویژه ای هم (از دست آنچه، نمونه را، در اتوار العقول قطب الدین کیدری دیده می شود) در این دستنوشته نیست.

سرنویس (/ عنوان) های اشعار، معمولاً، با ادب و تبجیل در حق مولی الموحدین (ع) نوشته شده اند (مانند «و قال علیه الصلوة والسلام»، «و قال صلوات الله وسلامه علیه»).

در آغاز چکامه «أحسینُ إني واعظٌ و مؤدّبٌ / فافهم فإن العاقل المتأدّب»، سرنویس چنین است: «و قال فی نصیحة امیرالمؤمنین حسین» - که تعبیری ستیانه می باشد. در مقابل، سرنویس سپسین - در آغاز چکامه «حسینُ إذا كنت فی بلدة / غریباً فعاشر بآدابها» - این گونه است: «و قال فی وصیته ابنه الامام حسین» - که تعبیر شیعیانه در آن به چشم می خورد. در بخش قافیه «ضاد» هم، در سرنویس، در برابر نام معاویه، تعبیر نفرین آمیز «علیه مایستحق» آمده است.

بر سر هم، گمان نگارنده این سطور آن است که نویسنده این سرنویس ها (/ رونویسگر دستنوشته) باید از «سنیان دوازده امامی» بوده باشد.

سنیان دوازده امامی، گروهی از اهل تسنن بودند که به امامت ائمه دوازده گانه (ع) هم عقیده داشتند و می پنداشتند مکتب خلفا با مذهب اهل بیت (ع) ناسازگاری بنیادین نداشته است. شرح و نقد باورهای ایشان مجالی جداگانه می خواهد. آنچه در این جا گفتنی است، آن است که شمار فراوانی از سنیان دوازده امامی در میانه سده های هفتم تا یازدهم هجری در ایران و ورز رود (/ ماوراءالنهر) و شبه قاره - یعنی بخش خاوری جهان اسلام - می زیسته و نگارش ها و مکتوبات بسیار به حاصل آورده اند.

گویا رونویسگر این دیوان هم - که ظاهراً در بخش خاوری جهان اسلام و در حدود سده دهم کتابت گردیده است - سنی دوازده امامی بوده و فکر تسنن دوازده امامی بر کتابت وی حکم

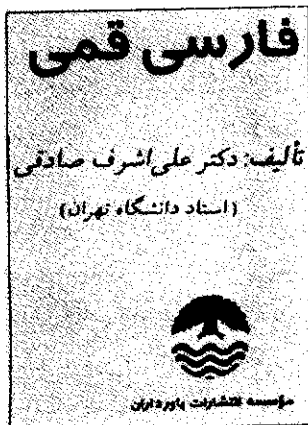
از همین روی، در شرح میبیدی، می‌خوانیم: «... نمی‌گیریم من مگر از...»، و در دستنوشته به تناسب انفصال دو مصراع و ترتیب «إنما» و «أبکی» - می‌خوانیم: «... جز این نیست می‌گیریم...»

سخن را کوتاه می‌کنیم و با شکر و شکایتی از ناشر به فرجام می‌بریم:

باید از «مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه» سپاسگزار بود که همت و سرمایه خویش را در راه نشر نسخه برگردان یک دستنوشته به کار آورده و برخلاف برخی نهادهای فرهنگی عریض و طویل سرمایه‌ور از چنین کارها تن زده است. از دیگر سو گله مندیم که چرا حداقل آداب علمی نشر کتاب (مانند درج مشخصات نشر و...) در این کار مراعات نشده است. همچنین چرا به جای نشر یک دستنوشته قدیم تر و ترجمه ای ناشناخته تر از دیوان، این دستنوشته را نسخه برگردان کرده‌اند که هم نسبتاً متأخر است و هم ترجمه اش تازگی چندانی ندارد. یافتن و منتشر ساختن یک نسخه کهن تر و مهم تر، حتی از طاقث ناشران میانه حال نیز افزون و بیرون نبود، تا چه رسد به وزارت امور خارجه!

رضا بهارجو

فارسی قمی، گردآورنده دکتر علی اشرف صادقی، مؤسسه انتشارات باورداران قم، ۱۳۸۰، شامل پیش‌گفتار، مقدمه، واژه‌نامه، ضرب‌المثل‌های قمی، لغات کرمجگانی، برگزیده منابع، ۱۵۷ ص.



بی‌شک ارزش وجودی رسانه‌های گروهی و اطلاع‌رسانی بر هیچ‌کس پوشیده نیست. جنبه‌های مهم و مؤثر خبررسانی و آنچه حول و حوش آن است، از لوازم زندگی لحظه به لحظه روزگار ماست. در عصر ما به یک چشم به هم زدنی، خبری (اطلاعی) در زمینه مختلف علوم و ادبیات، دین و سیاست هنر و فرهنگ از این سرعالم به آن سرعالم می‌رسد و همه از

تکرار گردیده در برگه پیشین دستنوشته چندبیتی عربی در مدح امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) یادداشت شده و در برگه پسین چکامه ای فارسی در منقبت اهل بیت (ع).

و اما ترجمه فارسی زیرنویس اشعار:

آن گونه که بنده برسیدم و با شرح دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از قاضی حسین میبیدی (تصحیح حسن رحمانی و سید ابراهیم اشک شیرین، تهران، ۱۳۷۹ ش) سنجیدم، این ترجمه‌ها همان ترجمه مندرج در شرح میبیدی است. (نمونه را، ترجمه اشعار بخش قوافی «طاء» و «ظاء» و... را بسنجید)؛ البته گاه نیز تفاوت‌های اندک و محررانه در میان دو ترجمه مشاهده می‌شود که بغایت عادی و موافق معمول در این گونه دستنوشته‌هاست.

برای آگاهی بیشتر خوانندگان محترم، بهره‌ای کوتاه از متن و ترجمه اشعار دستنوشته را در اینجا باز می‌نویسم:

وقال علیه الصلوة والسلام

قد مات قومٌ و ما ماتت مكارمهم [كذا] و عاش قومٌ و هم فينا كأموات بحقيقه؛ «مردند قومی و نمرد بزرگواری‌ها [ای] ایشان؛ و زیستند قومی و ایشان در میان ما چون مردگانند.»

وقال فی مریئة [كذا] النبی صلوات الله علیهما نفسی علی زفرتها [كذا] محبوسة

یا لیتها خرجت مع الزفرات

«جان من بر ناله‌های خود باز بسته شده است؛ ای کاش جان من بیرون آید با ناله‌ها.»

لاخیر بعدك فی الحیوة و إنما

أبکی [كذا] مخافة ان یطول [كذا] حیاتی

«نیست خیر بعد از تو در زندگانی، و جز این نیست می‌گیرم

از ترس آن که دراز باشد زندگانی من.»

اینک، برای مزید استفاده، ترجمه سه بیت پیشگفته را از

روی شرح میبیدی می‌آوریم:

۱. «بحقیقت مردند قومی و نمرد بزرگواری‌های ایشان، و

زیستند قومی و ایشان در میان ما چون مردگانند.» (شرح میبیدی،

ص ۳۸۰)

۲ و ۳. «جان من بر ناله‌های خود محبوس است. ای کاج

جان من بیرون آمدی با ناله‌ها نیست هیچ خیر بعد از تو در

زندگی و نمی‌گیرم من، مگر از بیم آن که دراز باشد حیات من.»

(شرح میبیدی، ص ۳۸۱)

گویا کسی که ترجمه میبیدی را بیرون نویس نموده و زیرنویس

ابیات دستنوشته مورد گفت‌گویی ما ساخته، قصد داشته آن را

تک مصراع‌ی تر بکند (تا احتمالاً فائده آموزشی اش بیش تر شود).

چگونگی آن روی کرد آگاه می شوند. این همه از برکت پدیده‌ای شگرف و انکارناپذیر، با عنوان رسانه‌های همگانی و اطلاع‌رسانی (صدا و سیما) است که امروزه اهمیت و فایده خود را به اثبات رسانده است.

پدیده اطلاع‌رسانی در زمینه‌های مختلف هر روز کامل‌تر، جامع‌تر و همه‌گیرتر می‌شود و در زندگی فردی و اجتماعی جایگاهی بس شایسته و ویژه دارد.

با اذعان به همه جنبه‌های سازنده و مثبت رسانه‌ها لازم است دست‌کم به یک جنبه تخریبی و منفی آن نیز چشم دوخت: رسانه‌های همگانی چون رادیو و تلویزیون، آفت‌گوش‌ها و زبان‌های محلی است. با فراگیر شدن آنها گویش‌ها و لهجه‌های بومی و محلی تحت الشعاع زبان رسمی (استاندارد) قرار می‌گیرد و کم‌کم فراموش می‌شود. با توجه به این اصل زبان‌شناختی، هر زبانی (گویی) وقتی کارایی خود را از دست داد و از گردونه کاربرد دور افتاد، دیگر زنده نیست؛ بلکه زبانی مرده است. چون زبان زنده زبانی است که به آن سخن می‌گویند.

بنابر آنچه بیان شد زبان‌های محلی و گویش‌های شهر و روستا با توسعه رسانه‌های گروهی به تدریج کارایی خود را از دست می‌دهند و فراموش می‌شوند. بناگزیر برای این که گویش‌ها، این پشتوانه‌های زبان فارسی که بیش‌تر ریشه در زبان‌های کهن ایرانی دارند از دستبرد زمانه مصون مانند، باید در ثبت و ضبط آنها کوشید و با این ترنند آنها را از گزند فراموشی حفظ کرد. این همان کار پسندیده و بجاست که در این چند دهه اخیر زبان‌شناسان و دانشورانی که معتقد به حفظ و حراست لهجه‌های ایرانی هستند در پیش گرفته و حاصل کار آنان ده‌ها کتاب و رساله است که برای نگهداری لهجه‌های مختلف نواحی ایران و ویژگی‌های آوایی و ساخت صرفی و نحوی آنها نوشته‌اند. کوشش و تلاش آنان در نهایت پاسداری و خدمت به زبان فارسی است. با توجه به این اصل مهم کتاب «فارسی قمی» و جهه همت و تلاش چندساله استاد ارجمند آقای دکتر علی اشرف صادقی قرار گرفت.

کتاب «فارسی قمی» فرهنگی است دربردارنده عموم واژه‌های اصیل قمی که پاره‌ای از آنها در شرف فراموشی بود و پاره‌ای دیگر ابزار گفتار سالمندانی که بیش‌تر در پایین شهر قم می‌زیند.

اگر در جمع‌آوری و حفظ آنها کوشش نمی‌شد، این تعداد واژه‌های به جا مانده بنابر جبر زمانه همان‌طور که درباره‌شان سخن به میان آمد، از مدار استعمال و پویایی خارج می‌شدند و مرور زمان آنها را به فراموشی می‌سپرد.

آقای دکتر صادقی همان‌طور که در مقدمه «فارسی قمی» نوشته‌اند، سال‌ها پیش، آن هنگام که دانش‌آموز سال‌های آخر دبیرستان (۱۳۳۶-۱۳۳۸) بودند فکر جمع‌آوری واژه‌های قمی را در سر داشتند و هسته اصلی و اولیه لغات این کتاب از شنیده‌های پدر و مادر گرامیشان است (پیشگفتار، ص ۱). به تدریج ضمن یادداشت برداری واژه‌ها، چند نفر از دوستان همشهری نیز مجموعه کوچکی یادداشت خود را در اختیار ایشان گذاشتند. استاد ارجمند آقای علی اصغر فقیهی چند واژه اصیل قمی را یادآوری کردند که بیش‌تر در پایین شهر به کار می‌رفته است و امروز در آنجا نیز متروک شده به گونه‌ای که هم سن و سال‌های ایشان این چند واژه نادر را به یاد نداشتند (همان، ص ۲): افرون = EFRUN: پرطمع. آلتگر: بازو. برو = baru: عسلی که از زنبور جوان گرفته شده باشد.

قم از جهت ساخت جمعیت به دو حوزه بالای شهر بیش‌تر (منطقه مرکزی و شمال غربی) و پایین شهر (منطقه شرقی و شمال شرقی) تقسیم می‌شود. آنچه از دیدگاه زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی معتبر است، قسمت پایین شهر است. لهجه اصیل و یک دست مردم قم مربوط به همین ناحیه از شهر است:

آلاوِ پَسَا: نوبت.

آله افتادن: به پهلو خوابیدن.

اُمبار = O-ambār: آب انبار.

بُرْمه: ۱. دیزی سنگی؛ ۲. توده یونجه چیده شده.

پَتور (پچول): کسل، پژمرده، پکر.

پَسک: لباس نمدی بی آستین و بلند مخصوص چوپان‌ها.

تُل زدن: اندکی از یک غذا و اندکی از دیگری خوردن ...

(فارسی قمی)

زبان‌شناسان به گویش‌هایی که در حوزه مرکزی ایران: سمنان، ری، قم، کاشان، اصفهان، نائین، خوانسار، همدان ... مصطلح است، گویش‌های مرکزی نام نهاده‌اند. گویش‌های نواحی همجوار که از جهت موقعیت جغرافیایی در یک منطقه قرار دارند، به طور معمول از یکدیگر تأثیر پذیرند؛ یعنی واژه‌ای بعینه یا با جزئی تغییر آوایی در چند گویش کاربرد دارد، این قاعده نشان وجوه مشترک گویش‌هاست.

این وجوه مشترک را به وضوح در گویش‌های مرکزی ایران می‌توان دید:

رَعَش، راعش (به فتح و کسر غ): زمینی که زودتر از موعد کاشته شود و محصول زود به دست آید. وِرَنگَش، وِرکَش بر خلاف رَعَش.

زیان‌شناسی است که برای حفظ و حراست گویش دری شهر خود کوشش مجدانه کرده‌اند که سعیشان مشکور باد. این نکته نیز گفتنی است که چه بسا واژه‌ها و اصطلاحات و ترکیباتی از این دست در سینه گویشوران خصوصاً سالخوردگان جای دارد که هنگام سخن گفتن باید به دهانشان چشم دوخت و یادداشت کرد و در چاپ بعدی به این مجموعه تحقیقی و ارزشمند افزود.

سیدعلی ملکوتی

کتابی تازه در مطالعات شیعه

Linda S. Walbridge, *The Most Learned of the Shia (The Institution of the Marja Taqlid)*, Oxford University Press, 2001, xii+264, ISBN, 019513799-x.

لزوم گردآوری و تألیف آثاری درباره شیعه بعد از انقلاب اسلامی باعث توجه گروهی از خاورشناسان شده است. مجموعه حاضر که دربرگیرنده چهارده مقاله است، حاصل و ره‌آورد یکی از این کوشش‌هاست.

والبریج، گردآورنده این مجموعه، در مقدمه خود بر این کتاب با عنوان تشیع و ولایت، به اختصار مسئله ولایت و جایگاه آن را در تفکر شیعه کاویده است. وی در ادامه از شکل‌گیری نهاد مرجع تقلید تا عصر حاضر سخن گفته و خلاصه‌ای از مندرجات کتاب را آورده است. (ص ۷-۱۲).

کتاب دارای سه بخش است: مقالات بخش اول (سنت)، از موضوعات ذیل بحث می‌کند:

ادوارد. جی. براوان، گزارشی از زندگی نعمت‌الله جزائری را براساس کتاب قصص العلمای تنکابنی در اثر به یادماندنی خود، تاریخ ادبیات ایران ترجمه کرده که در این جا همان ترجمه با برخی اصلاحات آمده است. مقاله دوم نوشته آقای شهزاد بشیر، استادیار گروه مطالعات دینی کالج صلیب مقدس، به بررسی حرکت مشعشعیه و سلسله جنابان آن، محمد بن فلاح و محمد نوربخش پرداخته است.

نماز جمعه و نزاع بر سر وجوب تخیری و تعیینی بودن آن در عصر صفویه، یکی از مسائل مورد بحث میان علما بوده است. آندرو. جی. نیومن در مقاله خود، «فیض کاشانی و رد پیوند روحانیت-حکومت» به بررسی این موضوع با تکیه بر فیض کاشانی و رساله وی در باب نماز جمعه پرداخته است. دوره قاجار، اهمیت خاصی در تاریخ روحانیت شیعه دارد.

سرچه، سرجه (sereje): یک سهم آب کشاورزی. هله کو، خله شور، آشور: چوب گازران ... (فارسی قمی، نامه فرهنگستان، س ۳، ش ۳، ص ۶۶)

زبان مردم قم در دوره‌های گذشته کُمج komwj یا کمج (komij) نامیده می‌شد. مرکب از کُم که صورت اصلی و غیر معرب قم است و پسوند e: یا j:، پسوند نسبت یعنی قمی. (ص ۷) مؤلف محترم به دو کتاب تاریخی یا به اصطلاح امروز جغرافیای تاریخی، یکی خلاصه البلدان نوشته صفی‌الدین حسینی (۱۰۷۹) و دیگری کتاب پرارزش تاریخ قم که در قرن چهارم، حسن ابن محمد بن حسن قمی به عربی نوشته و در قرن هشتم حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی ترجمه کرده، استناد می‌کند که مؤلفان آن دو، به زبان کُمج (کَمج) = kamj اشاره‌ای لطیف دارند. بنا به تصریح صاحب خلاصه البلدان تا قرن یازدهم هنوز در کوهستان‌های قم زبان کُمج رواج داشته، همان زبانی که در حال حاضر در دو روستای جاسب زُر و واران متداول است «هنوز مردم زُر و واران در زبان خود قمی را کُمج گویند» (ص ۷) در منابع قدیم کُمج به معنی قمی به دنبال نام اشخاص آمده، از آن جمله است ابوطاهر کَمج القمی، در محاسن اصفهان مافروخی (متن عربی، ص ۳۳) و ناصح‌الدین ابوجعفر کُمج در کتاب النقص شیخ عبدالجلیل رازی. (ص ۸)

صورت قدیم تر کَمج، کمج است در نقض (ج ۱، ص ۱۶۴، ج ۲، ص ۱۹۵) از مدرسه‌ای در قم به نام «مدرسه استاد ابوالحسن کُمج»، نام برده شده است. (ص ۸)

از دیگر ویژگی‌های ارزشمند «فارسی قمی» ریشه‌شناسی پاره‌ای از واژه‌هاست که در جای جای کتاب به چشم می‌خورد و آن نشان دادن جابای فارسی میانه (زبان پهلوی) در گویش قمی است:

وَنگ و ویله: بانگ و فریاد، کلمه ونگ صورتی از v/äng، فارسی میانه است (ص ۶).

لَگه وین: آدم لثیم و تنگ نظر، که جزء دوم آن win بن مضارع دیدن و صورت فارسی میانه آن v/wën است (ص ۶).

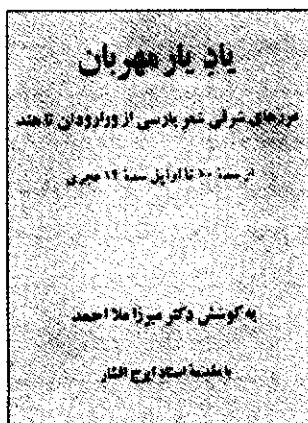
کنجد، قس. پهلوی kunjëd / ۱۰۶. هَسوم، هَسون: کاردک. در فارسی میانه مانوی /Hassud ... ۱۳۲

گردآوری، تحقیق و بررسی واژه‌های قمی، شرح و معنی آنها و به دست دادن ریشه شماری از لغات، این همه نتیجه زحمات فراوان و یادداشت برداری سال‌های متمادی لغوی و

یا عدم پذیرش آرای ایشان مایهٔ اختلاف در جوامع شیعه شده است. طالب عزیز در نوشتهٔ خود، فضل الله و برداشت تازه‌ای از مرجعیت، زندگی‌نامه و آرای ایشان در باب زمان و برخی موضوعات دیگر را مورد بحث قرار داده است. «تصویری از رقابت علمی نجف و قم در نگاه‌ها و سخنرانی‌ها [امام] خمینی ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۸»، عنوان مقالهٔ آقای دون استوارت (Devin J. Stewart)، متخصص عصر صفویه است. مقاله با ارائهٔ گزارشی از روند شکل‌گیری حوزه‌های علمیه قم و نجف، از رقابت علمی بین این دو شهر با تکیه بر سخنان و نوشته‌های امام سخن می‌گوید. مقاله «شیوهٔ احراز مرجعیت»، بررسی است که و البریج در آن کوشیده تا طریق حصول مرجعیت را در عالم تشیع با تکیه بر رخداد‌های روزگار فعلی بازگو کند. «مرجع و حفظ جامعهٔ شیعهٔ مدینه»، نوشته‌ای کوتاه (دو صفحه) از یوسف خوئی است که از نقش مرجع تقلید در حفظ جامعه شیعه مدینه در عربستان سخن می‌گوید. در آغاز کتاب، نویسندگان همراه با گزارشی از کارنامه‌های علمی آنان معرفی شده‌اند. فهرستی از برخی کلمات همراه با توضیحاتی در باب آن‌ها همراه با نمایهٔ اعلام کار استفاده از کتاب را آسان‌تر کرده است.

محمد کاظم رحمتی

یادیار مهربان (مرزهای شرقی شعر پارسی از وراودان ناهند)، میرزا ملا احمد، با مقدمهٔ ایرج افشار، تهران: توس، ۱۳۸۰، ۸۴۹ص، وزیری.



ادبیات فارسی پس از دورهٔ تیموری، در دو سوی باختری و خاوری ایران توسط فارس‌ها و تاجیکان، افتان و خیزان مسیر بالندگی خویش را پیمود و از پیدایش صفویه به این سو، نرم نرمک این بیگانگی، رنگ جدایی و چندگانگی گرفت. استحکام روابط فرهنگی میان مراکز ادبی خراسان قدیم (همچون: هرات،

تغییر موضع از اخباری‌گری به اصولی‌گری، شاخص این دوره، راه را برای تقویت نظریهٔ ولایت فقیه گشود. نقش علما در حیات اقتصادی این دوره، عنوان مقالهٔ ویلیام فلور است. شیخ احمد احسائی، از عالمان عصر قاجار، با گرایش‌های خاصی است که تحت نام شیخیه شناخته می‌گردد. جون کول (Juan R. I. Cole) در مقالهٔ خود، «شیخ احمد احسائی و ریشه‌های ولایت دینی»، به بررسی آرا و نظرات این عالم شیعی در مسئلهٔ ولایت و منابع آن از دید احسائی پرداخته است.

تدلاسون (Todd Lawson)، یکی از پژوهشگران عصر قاجار است که پایان‌نامهٔ دکتری خود را به بررسی تفسیر سورهٔ بقره، نوشتهٔ سید محمدعلی باب، رهبر و بنیانگذار حرکت بایه اختصاص داده است. لاوسون در این مجموعه، موضوع ولایت زنان و جایگاه حضرت فاطمه (س) در آثار اولیهٔ باب را مورد بحث قرار داده است.

بخش دوم کتاب، اصلاحات نام دارد: «محمدباقر صدر، جستجو برای پایه‌های جدید»، عنوان نوشتهٔ جان والبریج (John Walbridge) است. مقاله، گزارشی از کتاب‌های فلسفتنا، اقتصادنا و الاسس المنطقیه للاستقراء شهید صدر است. طالب عزیز که پایان‌نامهٔ دکتری خود را به بحث از آرای سیاسی محمدباقر صدر اختصاص داده و در سال ۱۹۹۱ دفاع کرده، در مقالهٔ خود، «پژوهش باقر صدر در باب مرجعیت»، ابداعات آن شهید را بر شمرده است. جویس ویلی (Joyce Wiley)، حیات و آرای خواهر شهید صدر، بنت الهدی را در مقالهٔ خود با عنوان «عالمه بنت الهدی، حامی زنان» گزارش کرده است و اجمالی از نظرات ایشان را در باب حقوق زنان ذکر کرده است. مشکل اسامی در سازمان روحانیت، نوشته‌ای از آیه‌الله شهید مطهری است که در مجموعه‌ای با نام بحثی دربارهٔ مرجعیت و روحانیت (ص ۱۶۵-۱۹۸) در پی رحلت آیه‌الله العظمی بروجردی منتشر شده است.

حامد (حمید؟) دبشی، ضمن ارائهٔ گزارشی از این مجموعه، ترجمهٔ مقالهٔ آقای مطهری را آورده است. حمید (حامد؟) مونی در نوشتهٔ خود، «تحلیلی از استدلال‌های [امام] خمینی در باب ولایت فقیه، ترجمه‌ای از استدلال‌های امام در اثبات ولایت فقیه برگرفته از کتاب ولایت فقیه امام عرضه کرده است.

بخش سوم، احیای سنت نام دارد. سید محمدحسین فضل‌الله عالم شیعی لبنانی در سالیان اخیر با برخی اظهاراتش، به شخصیتی جنجالی تبدیل شده که از دید برخی مؤمنان، پذیرش

بخارا، سمرقند، بدخشان، خوقند و ... و ارباب مکنت و معرفت در هندوستان و سفر شاعران و ادبای ایرانی تاجیک به آن خطه خیال‌پرور که تا پس از دوره صفویه نیز همچنان ادامه داشت، به این تفاوت و گونه‌گونی دامن زد. آن سان که هندی‌گرایی در ادبیات تاجیک حضوری جدی یافت و اندک‌اندک این شیوه به بیدل‌گرایی انجامید و بلکه اندکی نیز فراتر رفت. این در حالی بود که در سوئه ایران باختری، پس از صفویه، نویسندگان و شاعران رفته‌رفته از آن شیوه پرپیچ و تاب، روی برگردانیدند و طرز شاعران کهن را فراروی خود نهادند.

بدین سان بود که آن وحدت رویه و یکرنگی که در میان شاعران حلقه امیرعلی شیرنوایی نمود داشت - با صرف نظر از چند و چون مضمین شعری در این حلقه، و بدون داوروری در باب انواع تکلف‌ها که در شعر و نثر این دوره می‌رفت - و آن انسجامی که در میان ادیبان درگاه سلطان حسین بایقرا وجود داشت (که گویند در کتابخانه بزرگ هرات، بیش از چهل کارمند متخصص کار می‌کردند که در میانشان خوش‌نویسان و مینیاتورنگاران بنامی از جمله «بهزاد» و نیز تاریخ‌نویسانی همچون «میرخواند» و نوه او «خواندمیر» حضور داشتند)، تنها پس از دو سده، کاملاً گسیخت و چندپاره شد.

تاجیکان اما آن مایه در طرز هندی و بیدل‌گرایی پیش رفتند که گاه بیدل را بر حافظ برتری داده، دیگر شیوه‌های سخن را دون شأن خویش پنداشتند. این طرز در میان تاجیکان تا همین سال‌ها نیز ادامه داشته و دارد.

کتاب حاضر بازنمای آن یکپارچگی‌ها و روزگاران یکرنگی هاست. روزگاری که «از بخارا تا اصفهان و از بلخ تا تبریز، پهنه ادبی و فکری ادبا و شعرا و خوشنویسان فارسی‌زبان و دیگر صفوف فرهنگمند بود و آنان با دلپذیری میراث و زبان یکدیگر را می‌شناختند و درک می‌کردند. شعر صائب تبریزی در ورارود همانقدر خواستار داشت که غزل شوکت بخاری در اصفهان و شیراز» (ص ۱۱، مقدمه ایرج افشار)

این کتاب، مجموعه‌ای است تذکره‌وار از شرح حال و نمونه آثار بیش از ۸۸ شاعر صاحب‌نام که عمدتاً در میانه قرون دهم تا سیزدهم هجری قمری می‌زیسته‌اند. شرح احوال‌ها بسیار اندک و تلگرافی است، اما مآخذی برای شناسایی بیشتر هریک از شاعران، معرفی شده است و نمونه‌ها عموماً برخوردار از حسن‌گزینش و خوش ذوقی ویژه تاجیکان است.

گردآورنده این اثر، در مقدمه کوتاه خود، نگاهی به پیوندهای

دیرینه مردمان ایرانی و تاجیکی، انداخته و عمده علت جدایی فرهنگی و ادبی میان این دو برادر همزاد و هم‌نژاد را، اختلاف سیاسی و مذهبی دولت‌های صفوی و شیبانی دانسته است. با این حال وی این اختلاف‌ها را (چه در زمینه سیاسی، مذهبی و چه فرهنگی و ادبی) تا آن اندازه نمی‌داند که موجب گسستگی کامل در روابط ایران و فرارود شده باشد، چنان که به قرینه تذکره‌های موجود، تا پیش از بسته شدن مرزهای سیاسی و ایجاد دیوار آهنین و ...، ادبا و شاعران هریک از این مناطق، در ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر بوده، علاوه بر نامه‌نگاری با همدیگر، غزل‌ها و رباعی‌هایی از شاعران ورارود در ذهن و زبان شاعران ایرانی بوده است، کما این که شاعران آن دیار نیز به اشعار امثال قاتنی شیرازی و فروغی بسطامی نظر داشته‌اند. برای نمونه در کتاب *مذکر الاصحاب* (الاحباب) اثر ملیحای سمرقندی که خود در قرن یازدهم در ورارود می‌زیسته، به شرح حال ۵۶ شاعر ایرانی برمی‌خوریم که به گفته ملیحای، او این شاعران را در سفر خویش به ایران، شخصاً زیارت کرده و نمونه آثارشان را گرفته است. از سوی دیگر میرزا طاهر نصرآبادی در *تذکره نصرآبادی* و لطف علی بیگ آذر در *آتشکده آذر* به نام و آثار بسیاری از شاعران و نویسندگان خراسان بزرگ و فرارود، اشاره کرده و نمونه‌هایی از آن آثار را آورده‌اند.

بیشتر شاعران معرفی شده در این مجموعه، برای خواننده ایرانی چندان آشنا نیستند و به تعبیر گردآورنده «در باره ادبیات سده‌های مذکور، هنوز به اندازه کافی پژوهش نشده و آثار فراوان شاعران و نویسندگان این دوره، در کتابخانه‌های گوناگون جهان محفوظ مانده و در دسترس پژوهشگران و خوانندگان قرار نگرفته است. همچنین روابط ادبی این کشورهای هم‌زبان، از نظر محققان دور مانده است از این رو بسیاری از شاعران و نویسندگان خراسان و فرارود مانند *مُلهَم بخارایی*، *سیدای نَسَفی*، *میرزا صادق منشی*، *جنیدالله حاذق*، *احمد دانش*، *شمس‌الدین شاهین*، *حیرت*، *سودا و طغرل*، در ایران امروز ناشناخته‌اند. بسیاری از ادیبان معروف سده‌های ۱۰-۱۳ هجری در ایران نیز برای خوانندگان تاجیک آشنا نیستند.» (ص ۱۶)

دکتر میرزا ملا احمد بخش مربوط به معرفی شاعران فارسی‌گوی خطه هند را (در سده‌های مذکور) به اعتبار این که در *کاروان هند* استاد احمد گلچین معانی مذکور افتاده، در این مجموعه جای نداده است، اما با این حال از ذکر عبدالقادر بیدل و زیب النساء - با این که همه عمر خود را در هندوستان زیسته‌اند - گریزی

حدّ بسیاری، خود را نشان می‌دهند و خواننده گاه به تاریخمندی اشعار وقوف می‌یابد، اما در شعر شاعران هم‌عصر با آنان در ایران - جز در اشعار مدیحه سرایان - نشانی از وضعیت پیرامونی شاعر نمی‌بینیم؛ نمونه بارز آن غزل‌های سرور اصفهانی و فروغی بسطامی است.

به هر روی کتاب حاضر، شکلی امروزی شده از سلسله کتاب‌های تذکره‌ای از قبیل *مذکر الاحباب* و *هفت اقلیم* و *مهمان خانه بخارا* (از فضل‌الله بن روزبهان اصفهانی) و *تذکره الشعراء* (از مطربی) و ... است. به نظر می‌رسد که نثر مؤلف، ویرایشی تام و تمام یافته است و از برخی امتیازات نثر معاصر تاجیکی پیراسته شده است.

در پایان برخی اشعار نغز شاعران تاجیک را، برای معطر ساختن فضای ذهن خوانندگان، نمونه وار می‌آوریم:

ناظم هراتی:
در چهل بود موسم آگاهی عمر
در پنجه پنجه است جانکاهی عمر
در بحر حیات غوطه تا کی بخورد
آن روز که در شست قدم‌های عمر (ص ۱۴۸)
شوکت سمرقندی:
راضیم از تو به نازی به نزاکت سوگند
قانعم از تو به حرفی به فصاحت سوگند
شوکت از دیدن ایران جگرم پر خون است
عازم کشور هندی به عزیمت سوگند (ص ۲۲۰)
احمد دانش:

شنیدم ز حکیمی که گر کسی پرسد
ز مردگان که چه چیز است علت مردن؟
ز صد یکی نبود کاین جواب می‌دهد
که هست علت مردن طعام پر خوردن (ص ۶۰۴)

سال‌ها بر تو بگذرد که گهی
نکنی یاد تربت پدرت
تو به جای پدر چه کردی خیر؟
که همان چشم داری از پسرت (ص ۶۰۶)
واضح بخارایی:
رقیب گفت که افتاده‌ام مرا بردار
دعاش کردم و گفتم خدات بردار! (ص ۶۱۹)
سودای بخارایی:

آن که دارد کفش در پا جامه بر تن زر به جیب
گر چه بی عقل است می‌گویند او عقل کل است (ص ۶۲۲)

نداشته، چرا که این دو جزو سرآمدان ادب تاجیکی محسوب شده‌اند و تأثیر آنان بر ادبیات تاجیک، بیش از سایر شاعران فارسی زبان است.

گردآورنده در مقدمه کوتاه خود به برخی مشکلات موجود در راه پدید آمدن چنین اثری، اشاره کرده است، از جمله می‌نویسد: «با این که بیشتر این شاعران، دیوان داشته و از سخنوران نامی زمان خود محسوب می‌شده‌اند. با کمال تأسف فقط دیوان پاره‌ای از آنان تا امروز باقی مانده است. از این رو ما نمونه اشعار آن‌ها را از بیاض‌ها، جنگ‌ها، تذکره‌ها و مجموعه‌های گوناگون گرد آورده‌ایم. آثار بیش تر شاعران این دوره به صورت دستنویسی مانده و هنوز چاپ نشده است. با وجود این در تاجیکستان تحقیق احوال و آثار این شاعران که با ابتکار استاد صدرالدین عینی آغاز شده بود، امروز گستره بیشتری پیدا کرده است. از این رو ما در پایان شرح مختصر احوال و آثار شاعران، به مهم ترین منابع و پژوهش‌های انجام یافته و چاپ شده اشاره کرده‌ایم.» (ص ۱۶)

کتاب حاضر افزون بر نمونه‌های سزاوار اعتنا، برای شناخت محافل و کانون‌های فرهنگی در آسیای میانه در طول چندسده گذشته، بسیار مفید است. نیز به کمک این مجموعه، می‌توان با شمه‌ای از برخی تفکرات روشنفکری در تاجیکستان، همزمان با حضور امثال ملک‌خان و میرزا عبدالرحیم طالبوف و زین‌العابدین مراغه‌ای و ... در ایران، آشنا شد. این شخصیت‌های فرهنگی و پرگفتگو همچون احمد آتش، شاهین، سودا و اسیری جزو نخستین روشنفکران دوره جدید در تاجیکستان بوده‌اند.

از دیگر مطالب قابل ذکر این که در میان برخی از مضامین مندرج در این کتاب، نوعی شعر پیشه‌وری، می‌توان یافت که نمونه‌های آن را بعدها در ایران نیز دیده‌ایم. در سده دوازدهم و سیزدهم در تاجیکستان با ادیبان و شاعرانی برمی‌خوریم که از میان پیشه‌وران خرده‌پا برخاسته‌اند. شاید بتوان گفت سیدنا نسفی، سرآمد شاعران بخارا، نماینده شاعران پیشه‌وری است که از مایه‌های اجتماعی متوسطی برخوردار بوده‌اند. این زوایا، جزو ادبیات بی‌نام و نشان فارسی است که طبعاً به هنگام تدوین تاریخ ادب فارسی، فصل‌هایی را به خود اختصاص خواهد داد. خواننده این کتاب، پس از مطالعه بخش‌های ابتدایی آن، این امکان را می‌یابد که میان برخی از شاعران تاجیکی سده دوازدهم و سیزدهم تاجیک با برخی شاعران ساکن ایران و همنا با سبک بازگشت ادبی، مقایسه‌ای صورت دهد. در این مقایسه طبعاً آنچه پیشتر به ذهن خطور می‌کند این ویژگی شعر تاجیکستان است که در شعر شاعران آن دیار، شرایط ویژه حاکم بر زمان، تا

هر جا حدیث قامت آن تندخو بود
از چشم من سرشک روان همچو جو بود (ص ۶۲۳)

ز بعد ما همه قرض نداده می ماند
ز خواجه گنج و خزاین گشاده می ماند (ص ۶۲۳)

نکته:
رفتم به سراغ آن بت شکر لب
گفتم به سفر می روم ای یار امشب
روی چو مه و زلف چو عقرب بنمود
گفتا که مرو هست قمر در عقرب (ص ۷۹۰)

فطرت وردانزهی:
بس که از همت تهی دستند این بی حاصلان
ریزش ایشان همین در آبروی سایل است

خال جا کرد به کُنچ لب شکر شکنش
اتفاقی است سیه بختی و این خوش وطنی (ص ۸۳۷)

محمد رضا موحدی

رنج زیادی را متحمل شده اند، از این رو کار آنان در خور تقدیر است.

گفتنی است این اثر جلوه های گوناگون حیات مادی و معنوی مسلمانان را در اروپای غربی (اندلس) در مدت تقریباً هزار سال در بر می گیرد. یعنی علاوه بر این که به فعالیت های مختلف مسلمانان در عصر ویلیان، امارت امویان، خلافت آنان، ملوک الطوائفی و خاندان بنی نصر پرداخته به چگونگی زندگی مسلمانان تحت سلطه مسیحیان نیز اشاره کرده است.

با توجه به گستره مباحث این کتاب، شایسته می نمود که دست اندرکاران ترجمه آن علاوه بر آگاهی اجمالی از تاریخ اروپای غربی در سده های میانه، با تاریخ غرب جهان اسلام نیز آشنایی کامل داشته باشند، یا حداقل از اطلاعات اهل فن کمک بگیرند. به ویژه که این اثر پر از نام ها و اصطلاحات اجتماعی، تاریخی، جغرافیایی و غیره است. ترجمه آن تخصص های مختلف، حوصله فراوان، پیگیری مستمر و سرسخانه را می طلبد.

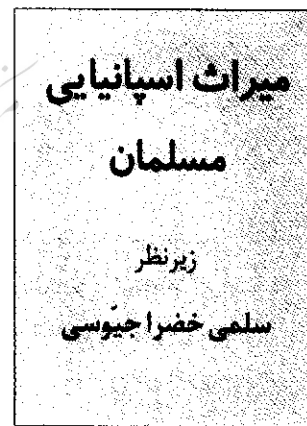
برای کتابی با این حجم گسترده، تنوع مطالب و تعدد نویسندگان، حداقل یک مقدمه از سوی گروه مترجمان یا ناشر ضروری به نظر می رسد.

نظر به این که مقالات این اثر توسط افراد مختلف ترجمه شده، همه آن ها نه تنها از سطح مشابه برخوردار نیستند، بلکه از جهات مختلف از قبیل تسلط مترجم به موضوع، آشنایی با فن ترجمه، دستور زبان و غیره تفاوت های زیادی به چشم می خورد. هر خواننده ای که اطلاعات اجمالی از تاریخ اسپانیای اسلامی داشته باشد، به هنگام مطالعه این ترجمه درمی یابد که بدون استثنا تمامی مترجمان آن از عدم تسلط کافی بر موضوع رنج می برده اند.

در این جا ترجمه دو مقاله از این اثر با عناوین ۱. مدخبان ۲. تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مورسیکوها، مورد بررسی قرار می گیرد، هر دو مقاله توسط لئونارد پاتریک هاروی (Leonard Patrick Harvey) نوشته شده. نویسنده در زمینه مورد بحث تخصص داشته و در همین ارتباط چندین اثر نیز تألیف کرده است. او دارای عناوین مختلف دانشگاهی بوده است؛ از جمله چندی مدرس اسپانیولی دانشگاه آکسفورد و برای مدتی تا ۱۹۸۳ م. استاد اسپانیولی دانشگاه لندن بود (ر. ک: the Legacy of Muslim Spain edited by Salma

(Khadra Jayyusi (Leiden, 1994), Vol.2, P.1069

این دو مقاله توسط آقای عبدالله عظیمایی ترجمه شده، علاوه بر این زحمت برگردان به فارسی نه مورد دیگر نیز بر عهده ایشان بوده است.



میراث اسپانیایی مسلمان، زیر نظر سلمی خضرا جیوسی، دو جلد، ۱۹۹۴.

عنوان انگلیسی این اثر «the legacy of Muslim Spain» که محتوی مقالات گوناگون (چهل و نه مقاله) در زمینه تاریخ، فرهنگ و تمدن اسپانیای اسلامی است، و توسط نویسندگان متعددی که اغلب اروپایی و متخصص فن مربوطه هستند، به رشته تحریر درآمده و زیر نظر سلمی خضرا جیوسی در دو جلد سال ۱۹۹۴ م به طبع رسیده است.

این کتاب توسط گروهی از مترجمان به زبان فارسی ترجمه و بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی آن را در دو جلد سال ۱۳۸۰ ش. چاپ و منتشر کرده است. با توجه به حجم عظیم کتاب، تنوع و گستردگی مطالب آن، بی شک مترجمان

ترجمه ای است کاملاً آشفته چون متن انگلیسی چنین می گوید: « احتمالاً نخستین تماس مسلمانان با ترکان عثمانی هنگامی صورت گرفت که مسیحیان در صدد برآمدند تا آنان را بالاجبار به کیش مسیحیت درآورند. »

ایشان در ترجمه واژه Morisco (در ج ۱، ص ۳۰۷ و جاهای دیگر) اصطلاح «مغربی» را آورده، و یا در ج ۱، ص ۳۲۰ برای همین کلمه از عبارت «عرب های اندلسی» استفاده کرده است. حال آن که این کلمه در آثار عربی به صورت موریسکو ضبط شده است (ر. ک: حسین مؤنس، *رحلة الاندلس*، ص ۲۸۳؛ عنان، عبدالله، *الآثار الاندلسیه الباقیه*، ص ۴۳۵). بنا به نوشته لوی پروونسال فرانسوی نام موریسکو در اسپانیا به مسلمانانی اطلاق شده که بعد از فتح غرناطه، آخرین دژ مسلمانان در اندلس، به سال ۱۴۹۲م در آن کشور باقی ماندند و به زندگی خویش ادامه دادند. (ر. ک: ذیل واژه Morisco در *Encyclopaedia of Islam* Vol. V P. 577)

مترجم محترم در موارد بسیاری نام ها را به صورت نادرست ضبط کرده و این نیز از ویژگی دیگر کار ایشان به شمار می رود. در ج ۱، ص ۳۵۵ چنین آورده است: ناوگان دریایی اسپانیا در کالابریا مستقر بود. ملاحظه می گردد واژه کالابریا را به همان شکل انگلیسی Calabria به فارسی برگردانده، حال آن که این همان منطقه فلوریه در غرب اندلس است که جغرافیدان های مسلمان از آن نام برده اند. (ر. ک: یاقوت، *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۳۹۲). همچنین ایشان بارها به جای واژه غرناطه همان ضبط انگلیسی کلمه را به صورت گرانا (Granada) ذکر کرده است (ر. ک: ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۳ و ...).

نارسایی های فراوان این ترجمه خواننده را به شک می اندازد. به نمونه های دیگری توجه کنید. نویسنده در ج ۱، ص ۲۲۹ چنین عبارتی آورده است:

"...whither they were consigned after the books were finally anathemised in 1682..."

ایشان این قطعه را در ج ۱، ص ۳۹۱ چنین استنباط کرده است: «معلوم نیست این متون بعد از تکفیر در سال ۱۶۸۲ به کجا برده شده اند». نویسنده قبل از ذکر این عبارت از دفتر کلیسای روم سخن می گوید و قید *whither* نیز به همان جا اشاره دارد؛ یعنی سرانجام بعد از این که کتاب ها در سال ۱۶۸۲ مورد تحریم قرار گرفتند، آن ها به همان جا (دفتر کلیسای روم) سپرده شدند.

مترجم محترم گاه در ترجمه مدخل ها و عناوین نیز دچار اشتباه شده است. نویسنده یکی از عناوین را در ج ۱، ص ۲۰۳ به صورت ذیل آورده است:

گرچه مترجم محترم سعی فراوانی کرده و رنج زیادی را متحمل شده، اما به نظر می رسد که بسیاری از مباحث آن تا اندازه ای دور از ذهن و حوصله ایشان بوده است. بدین ترتیب این ترجمه مشتمل بر مشکلات عدیده ای شده که در اغلب موارد خواننده از مطالعه آن اطلاعات مطلوب را کسب نمی کند. از جمله آن ها چون مترجم محترم گاه مقصود نویسنده را درست دریافته، ترجمه پر ابهام و آشفته و بعضاً به صورت نارسا درآمده است. عدم آشنایی کافی با مباحث، سبب ضبط نادرست نام ها و اصطلاحات، وقایع تاریخی و غیره شده که سعی خواهد شد نمونه هایی ارائه گردد.

به نظر می رسد چون مترجم محترم اطلاعات کافی از تاریخ دولت بنی نصر در غرناطه نداشته در ج ۱، ص ۳۰۷ چنین آورده است: «جایی [غرناطه] که در طول این مدت [قرن ۱۳-۱۵م] رهبران مسلمان بر مسلمانان تحت رهبری حکومت هایی مسیحی در این ناحیه ها اعمال قدرت می کردند، هر چند نفوذ مسیحیان بر امور غرناطه هرگز قابل چشم پوشی نیست». این قطعه ترجمه نادرست جمله زیر (از ج ۱، ص ۱۷۶) است:

...Where, during this period, muslim sovereigns exercised power over muslim populations under the general hegemony of the christian states.

از عبارات مترجم محترم چنین استنباط می شود که مردم مسلمان در غرناطه طی دوره مذکور مستقیماً تحت سلطه مسیحیان زندگی می کردند. در کار ایشان از این قبیل عبارات مغشوش و مبهم زیاد به چشم می خورد. در این دوره (قرن ۱۳-۱۵م) حاکمان اسلامی از خاندان بنی نصر در غرناطه حکومت می کردند؛ ولی چون به دول مسیحی شمال اسپانیا باج می دادند، می توان گفت این حاکمان مسلمان بودند که تفوق عمومی دولت های مسیحی را پذیرفته بودند. عبارت انگلیسی نیز گویای همین مفهوم است.

نویسنده در ج ۱، ص ۲۰۷ چنین عبارتی نگاشته است:

the text which I wish, briefly, to examine tells of what was probably the first approach made to the truks by the muslims of spain after the adoption by the christians of policies of forcible conversion.

این عبارت انگلیسی را مترجم محترم در ج ۱، ص ۳۵۵-

۳۵۶ چنین ترجمه کرده است:

«متنی که هم اکنون مایلیم به اختصار بررسی کنم به ما می گوید که مسلمانان اسپانیا بعد از گروه اجباری به مسیحیت با ترکان عثمانی احتمالاً برای اولین بار چگونه برخورد کردند.»

"the Muslims of Granada, faced with forcible conversion, seek outside help"

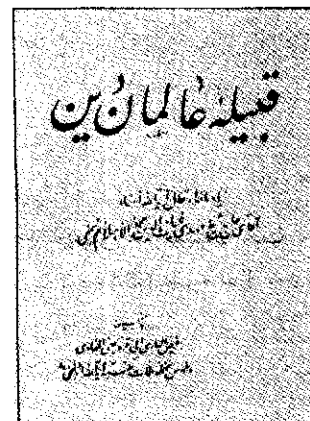
ایشان درج ۱، ص ۳۵۰ عبارت فوق را چنین ترجمه کرده است: «مسلمانان گرانادا در جست و جوی کمک‌های خارجی در مواجهه با نوکیشی ...» مسلماً خواننده با مشاهده این عنوان آشفته‌چندان رغبتی به مطالعه اثر پیدا نمی‌کند. سیاق قلم نویسنده چنین پیامی ارائه می‌دهد که «استمداد مسلمانان غرناطه از خارج [جهان اسلام] به منظور رویارویی با تغییر کیش اجباری بوده است».

ابهامات و نارسایی‌ها چه در موضوع و چه در فن ترجمه در سرتاسر اثر مشهود است. مترجم محترم با چنین ترجمه‌ای که ارائه داده، ارزش کار نویسنده اثر را به حداقل رسانده و خواننده نیز بهره‌چندانی از آن نمی‌برد و در شگفت می‌ماند که این کتاب با این همه عسارات مغشوش و آشفستگی‌ها چگونه توسط انتشارات آستان قدس رضوی به زیور چاپ آراسته شده است؟

مطالب فوق را حقیر از آن جهت یادآوری کرد تا حداقل امکان آثار بزرگی چون میراث اسپانیای مسلمان که مشتمل بر اطلاعاتی دایرةالمعارف گونه است و توسط اهل فن نگاشته شده‌اند، اگر قرار است تازه کاران و غیر متخصصان اقدام به ترجمه این گونه آثار کنند، حداقل خود را ملزم بدانند از مهارت‌های مختلف کمک‌جویند، تا در ازای زحمات و هزینه‌هایی که متحمل شده‌اند، به نتایج مطلوب و خرسندکننده‌ای دست یابند.

عبدالله همتی گلپان

قبیلة عالمان دین، یادنامه از تحال آية الله استاد آقاي حاج شيخ مهدي فياض الدين مجدالاسلام نجفي (ره)، الشيخ هادي النجفي، ۱۳۸۱، انتشارات مسکریه، ۲۷۲ص، وزیری.



فن «ترجمه‌اعلام» یا «شرح حال نگاری» از علوم دیرپای اسلامی است که ریشه در تاریخ دارد. از آن جا که زندگانی بزرگان هر

امت، آثار مشخصی در فرهنگ و تاریخ آن دارد، که محتوی عبرت‌ها و پندها و تجربه‌هایی است که باید از آن‌ها بهره‌مند شد، و از آن جا که قرآن کریم با ذکر قصص از شعوب و قبائل و امم گذشته یاد کرده، و به عبرت‌گیری از آن‌ها دعوت کرده است، لهذا تاریخ‌دانان و تاریخ‌نویسان فرهنگ اسلامی، به ثبت و ضبط تاریخ افراد، دست یازیدند، و اعلام و شخصیت‌های اسلامی را در مجموعه‌های بنام طبقات، تاریخ رجال، و اعیان، و با اهداف و عناوین و روش‌های متعدد، تألیف و تصنیف کرده‌اند. مؤلفات این رشته، مساحت بسیار عظیمی از فرهنگ میراث فرهنگی اسلامی را تشکیل می‌دهد، و مایه افتخار و سرچشمه اعتبار برای آیندگان است.

در همین راستا، شرح حال‌های خودنوشت به عنوان «التراجم الذاتیه» پدید آمده، که مخصوص شرح حال‌هایی است که افراد به دست خود و به خامه خود رقم می‌زنند، و به مصداق «الإنسان علی نفسه بصیره» می‌تواند کوتاه‌ترین راه به واقعیت‌های مطلوب در رابطه با آن نویسنده باشد، و گسویاترین سخن از مرادها و احساس درونی او باشد، و صادق‌ترین گفتار و نوشتار از دغدغه‌ها و خاطره‌ها و افکار و اهداف شخص باشد، و لهذا این گونه شرح حال‌ها جایگاه مخصوص در «فن تراجم» دارد. از این گونه شرح حال‌ها نیز آثار فراوانی به یادگار مانده، چه به صورت ضمنی، مؤلفان خود را معرفی می‌کردند. وقتی - در ضمن کار - به عصر خود یا به نام خود می‌رسند، ترجمه خود را به تفصیل یا اجمال می‌آورند. گاه نیز کتاب‌هایی مفصل و مستقل درباره خود می‌نگاشتند، و می‌توان کتاب‌هایی که به عنوان «خاطرات» اخیراً متداول است، از این قبیل شمرد.

افزون بر این همه، گاهی فردی از یک خانواده دست به شرح حال افرادی یا همه خانواده خود زده، و به تفصیل سخن از آن‌ها گفته است، که این هم می‌تواند از رشته «شرح حال خودنوشت» باشد، و به مصداق «اهل البیت ادری بما فی البیت» می‌تواند دقیق‌تر و سودمندتر از نوشته‌های دیگران باشد. اصولاً فردی که از متن خانواده است، برای شناخت بیش‌تر، و به حکم نزدیکی خود و آشنایی با اخلاق و رسوم و آداب خانوادگی یا اطلاع از اسرار و پیچ و خم‌های خصوصی خانواده، و دسترسی به مدارک و احیاناً مستندات کمیاب، و امکان ورود و خروج بر محارم، و دیگر وسائل اطلاع‌یابی، راه هموارتر دارد.

از این قبیل آثار هم، نیز در فرهنگ اسلامی نمونه‌های موجودات که می‌توان از کهن‌ترین آن‌ها «کتاب رساله‌ابی غالب الزراری فی ذکر ال‌اعین» را یاد کرد. ابوغالب - احمد بن محمد بن محمد بن سلیمان - (۲۸۵-۳۶۸هـ) از محدثان قرن چهارم هجری قمری

است، و نوادهٔ خاندان پرآوازه «آل اعین» است که از بزرگ‌ترین خانواده‌های علمی مذهبی شیعه است. (سید مهدی بحر العلوم، متولد ۱۲۱۲ هـ. خاندان‌های شیعی را در کتاب ارزنده خود «الفوائد الرجالیه» معروف به «رجال السید بحر العلوم» مفصل آورده است). او در این رساله، در پی آن است که هر آنچه مربوط به خاندان «آل اعین» است، جمع‌آوری کند، و در این راه از هیچ چیز فروگذار نکرده و بر آن امر حریص و کوشا بوده است. (رساله ابی غالب زراری، ص ۱۹۲).

این کتاب از حین تألیف در سال (۳۶۷ هـ) همواره مورد عنایت و رجوع علما و محدثین بوده، و تا به حال از مهم‌ترین کتب علم رجال به حساب می‌آید. (این کتاب را سید محمدرضا حسینی جلالی تصحیح نموده، و در قم به وسیلهٔ دفتر تبلیغات اسلامی چاپ شده، و به عنوان کتاب سال ۱۳۷۱ جمهوری اسلامی ایران شناخته شده است)

در عصر حاضر می‌توان «یادنامه‌ها» را نمونه‌ای از خودنوشت‌ها دانست. چون تألیف و تهیهٔ آن‌ها در زمان حیات شخصیت مورد نظر بوده، کار را مورد عنایت آن شخص قرار می‌دهد و از متن واقع، و یا به واقعیات نزدیک‌تر می‌کند.

بر اساس همهٔ این حکمت‌ها و عبرت‌ها و مقاصد و اهداف، جناب حجة الاسلام والمسلمین حضرت آقای حاج شیخ هادی نجفی اصفهانی اقدام به تألیف کتاب «قبیله عالمان دین» کردند، و به عنوان «یادنامهٔ ارتحال آیه‌الله استاد آقای حاج شیخ مهدی غیاث‌الدین مجد الاسلام نجفی قدس سره» به مناسبت یکمین سالگرد وفات ایشان چاپ و منتشر کرده‌اند.

حضرت آقای نجفی، خود دانشمندی است فرهیخته، و مرد علم و عمل، دارای فضائل و مکارم، و در معارف حوزوی از فقه و اصول و حدیث و رجال به مقامات عالی‌رسان رسیده است. ایشان با دانایی و بصیرت تمام اقدام بر انجام این کار کرده، که کار را بر اساس علمی صحیح استوار می‌کند، و از هرگونه نقص و اشتباه مصون می‌دارد.

از جهت آن‌که ایشان از دانشمندان فرهنگ دوست و قدرشناس و عارف به ارزش‌ها و مصطلحات و شخصی است با تقوا و مؤدب به آداب و مکارم است در انتخاب و ایراد مطالب مراعات همه جوانب را می‌کنند. پس کار مبرّی از همه اغراض و اهواء غیر صحیح است.

مسئلهٔ مهم که بدان اشاره نیز شد، این است که بیت جلیل نجفی که طی بیش از ۲۰۰ سال خاستگاه عالمان دینی بوده، و بزرگانی از اعلام دین و امنای شرع را داشته که هر یک از استوانه‌های تحقیق و بحث و تدقیق بوده‌اند، حتماً از آنان در این مدت

طولانی، آثاری منحصر به فرد به جای مانده، و در گوشه و کنار بیوت علم و دین و ادب، محفوظ است، که اطلاع و کشف آن به جز به دست امینی و ارسته مانند مؤلف محترم میسور و مقدور و متوقع نیست.

ما ضمن تقدیر از آقای نجفی - دام‌ظله - چکیده‌ای از محتوای کتاب را در این جامی آوریم:

خاندان معظم نجفی، با هفت پشت متوالی، سلسلهٔ جلیله‌ای از علما و فقها و ادبا و مبلغان دینی را تشکیل می‌دهند، که سرسلسله آنان حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدتقی، محقق بنام عصر خود، معروف به صاحب هدایه، سردودمان خاندان است. شرح حال ایشان در فصل اول کتاب، به تفصیل آمده است. (ص ۱۳-۳۹)

ایشان که در سال ۱۲۴۸ ق فوت کرده، از استوانه‌های علم اصول، و از اساتید یکتای این فن است که در عصر خود، ایشان و برادر شهیرش شیخ محمدحسین صاحب فصول، گوی سبقت را در علم اصول از دیگران ریخته، و تلامیذ بزرگی را تحویل جامعه علمی دادند، من جمله استاد الفقها آیه‌الله محمدحسن مجدّد شیرازی (۱۲۳۰-۱۳۱۲) کتاب‌های آن دو برادر همواره مورد بحث و استفادهٔ علما و محققین از بدو تألیف تاکنون بوده و هست، و تحقیقات و آرای ایشان محل کاوش و کنکاش است.

هدایة المسترشدين، تألیف شیخ محمدتقی نجفی، که حاشیه‌ای دراز دامن بر کتاب «معالم الاصول» از کتاب‌های درسی حوزه است، بارها چاپ سنگی شده، و اخیراً در سه جلد، به وسیلهٔ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، با تحقیق و تصحیح کامل، و با مقدمهٔ علامه فقید حضرت آیه‌الله حاج شیخ مهدی نجفی، چاپ و منتشر شده است. این چاپ در سه جلد (۷۸۴+۷۳۵-۷۳۲) صفحه به سال ۱۴۲۰ ق در قم منتشر شده است.

دومین فصل کتاب، شرح حال جناب آیه‌الله شیخ محمدباقر نجفی اصفهانی (۱۲۳۵-۱۳۰۱ ق) معروف به «شیخ کبیر» است. ایشان در تحقیق و تدقیق جان‌نشین پدر بزرگوار خود شیخ محمدتقی بود و در حوزه علمیه اصفهان به ریاست و تدریس مشغول بود، و نیز مسجد نو، در بازار را بنیان گذاشت که تاکنون از مشاهیر مساجد شهر بزرگ اصفهان است.

فصل سوم کتاب، متکفل شرح حال حضرت علامه محقق آیه‌الله حاج شیخ محمدحسین فرزند شیخ محمدباقر نجفی اصفهانی است که مؤلف کتاب «مجدالبیان فی تفسیر القرآن» (۱۲۶۶-۱۳۰۸ ق) است و سال‌هایی در اصفهان بوده، و در ضمن ادای احکام شرع، مشغول تحقیق و بحث علمی بوده است.

دولت حمدانیان، فیصل سامر. ترجمه: علیرضا ذکاوتی فراگزلو، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، پاییز ۱۳۸۰، ۲۴۴ ص.



چهارمین فصل کتاب، درباره علامه عصر، محقق بنام، آیه الله شیخ محمدرضا شهیر به ابوالمجد اصفهانی نجفی (۱۲۸۷-۱۳۶۲ ق) صاحب «وقایة الأذهان» در علم اصول فقه است.

این شخصیت عظیم، از نوابغ عصر بوده، و در فنون عدیده صاحب نظریات و آراء فریده بوده است. ایشان بحق وارث علم و منش نیاکان خود بود، و از مفاخر علمای شیعه محسوب می شود.

نظریه «حقیقت ادعائیة» ایشان که در حوزه های علمیه رواج یافت، از ابتکارهای به یاد ماندنی ایشان است که با استحکام زیاد مطرح و با روش های قوی و محکم دنبال می کرد.

تسلط این مرد بزرگ بر آداب لغت عرب - چه در نشر و چه در شعر - زیانزد خاص و عام است، و بر همه اهل فن مسلم و مسجّل است و آثار قلمی ایشان گواه بر این امر است.

فصل پنجم، در شرح حال حضرت علامه آیه الله حاج شیخ مجدالدین نجفی (۱۳۲۶-۱۴۰۳ ق) مؤلف کتاب «الیواقیت الحسان فی تفسیر سورة الرحمن» است.

آخرین فقید این خاندان حضرت علامه آیه الله حاج شیخ مهدی نجفی (۱۳۵۶-۱۴۲۲ هـ) که والد ماجد مؤلف است، و این کتاب به یاد ایشان تألیف و منتشر شده است.

اکنون پرچم دار این سلسله جناب مؤلف است که بسیار به جا بود به دست خویش، شرح حال خود را در فصل هفتم این کتاب بیاورد، ولی فقط با درج اجازه والد فقیدش به ایشان، به نام «فیض الباری الی قرّة عینی الهادی» این فصل را ختم کرده اند.

فصل هشتم کتاب، فهرستی است از جمند از نسخه های خطی کتابخانه آیه الله نجفی در اصفهان که از مؤسسات والد فقید مؤلف است. این فهرست به قلم علامه محقق آقای سید احمد حسینی اشکوری، تألیف و جمع آوری شده است که به قیمت علمی کتاب افزوده است.

آنچه این کتاب را چشم نوازتر کرده است، مجموعه مدارک و تصاویر قدیمی و گوناگون است که همه تاریخی و کمیاب و منحصر به فرد این خاندان است که جز با نشر آن در این کتاب هرگز دسترسی به آن ها امکان پذیر نبود.

در پایان، نکته ای را که تذکر آن را لازم می دانم این است که اگر در ازای هر یک از شخصیت های این کتاب، دیگر شخصیت های این خاندان که معاصر و همدریف بودند، ترجمه و شرح حال نگاری می شد، و به تفصیل ذکر می شدند، ارزش کتاب بسیار کامل تر و جالب تر می شد.

سید محمدرضا جلالی

تاریخ پرفراز و نشیب بین النهرین با تسلط اعراب مسلمان بر آن و به دنبال سقوط حکومت ساسانی و عقب نشینی رومیان از شامات، وارد مرحله جدیدی گردید. در دوره امویان این سرزمین از مناطق مهم و تأثیرگذار بر تحولات سیاسی، اجتماعی، دینی بوده است و با روی کار آمدن عباسیان بین النهرین یا عراق به عنوان پایگاه و مرکز اصلی و به منزله قلب تپنده خلافت محسوب می شد. چنان که هرگاه آنان دارای اقتدار بوده اند، اقوام و مردمان قلمرو خلافت کم و بیش مطیع و هرگاه ضعف و فتوری رخ می نمود، جنب و جوش های سیاسی و مذهبی آغاز و وقایع کم و بیش ناگواری را برای عباسیان به وجود می آورد. چنان که بعد از مرگ مأمون و آغاز ضعف و انحطاط در دستگاه حکومتی، نهضت ها و جنبش های متعدد در قرن سوم شکل گرفته و به معارضه با خلافت برآمدند. روند استقلال خواهی و مخالفت ها، ابتدا در قلمرو غربی و سپس در قلمرو شرقی به قدری رواج یافت که حتی عباسیان را از اداره امور عراق نیز عاجز می ساخت. قیام ها و شورش هایی نظیر قرامطه - زنگیان - صفاریان - طولونیان - اخشیدیان و حمدانیان در جای جای نقاط اسلامی، به مانند طوفان هایی مرگبار پایه متزلزل خلافت را هر چه بیش تر سست می نمود.

از میان حرکت های مذکور پیدایش حکومت حمدانیان شیعه مذهب و عرب تبار در منطقه شمالی عراق موسوم به «اقلیم جزیره» خلافت عباسی را به سبب نزدیکی آن به بغداد با چالش های بزرگی مواجه ساخت و مدت یک قرن یعنی سراسر قرن چهارم منشأ تحولات گوناگون در منطقه و قلمرو عباسیان گردید.

حمدانیان حدود یکصد سال ۳۹۲-۲۹۳ هجری (۱۰۰۱-۹۰۵ میلادی) در اقلیم جزیره یعنی سرزمین های شمالی عراق بین شعبات دجله و فرات حکومت نمودند. ظهور آنان با تشکیل

دقت توضیح داده شده است. بنیانگذار حکومت حمدانیان در موصل حسن ناصرالدوله می باشد که شرح مبارزات و نحوه به قدرت رسیدن او، فراز و نشیب های سیاسی و نظامی حکومت او و همچنین سرانجام و کشمکش اعقابش و در پایان علل و عوامل سقوط و اضمحلال آنان به توسط امرای بویه بیان شده است.

در باب سوم کتاب مباحثی درباره تمدن حمدانیان در موصل و جزیره نظام های اداری-مالی، وضعیت کشاورزی، تجارت و همچنین ویژگی های فرهنگی و اجتماعی آنان، بیان گردیده است.

بخش دوم کتاب به حمدانیان حلب اختصاص دارد. مؤلف ضمن معرفی اوضاع جغرافیای تاریخی شام و تقسیمات آن و مردمان و گروه های نژادی ساکن در آن منطقه، اظهار نظرهای مورخان را درباره علی سیف الدوله بنیانگذار حکومت حلب به تفصیل نگاشته است. همچنین جنگ های سیف الدوله با عمال اخشیدی و پرداختن حدود ۴۰ جنگ کوچک و بزرگ با بیزانس، و سرانجام مرگ وی پس از ۵۲ سال زندگی و در سال ۳۵۶ هجری به طور مشروح بررسی نموده در ادامه باب اول نزاع قدرت بین اعقاب و جانشینان سیف الدوله و درگیری هایی که با رومیان داشته اند و سرانجام سقوط آنان توسط فاطمیان و علل و عوامل انقراض آنان مفصل بحث گردیده است.

باب دوم از حمدانیان حلب که جالب و خواندنی است، مطالبی درباره روابط حمدانیان با رومیان شرح و توضیح جغرافیای تاریخی منطقه شام و نقاط آن، تشکیلات دولت بیزانس، تاریخ امپراتوران بیزانس، سازمان های اداری-نظامی، تعامل فرهنگی و تمدنی مسیحیان و مسلمانان، نوشته شده. مؤلف مخصوصاً سلسله جنگ های سیف الدوله را به چهار دوره تقسیم و مشخصات هر کدام را به تفصیل بررسی نموده است.

نویسنده باب دیگری از کتاب را به خدمات فرهنگی و تمدنی حمدانیان حلب و سازمان های اداری-مالی و اقتصادی آنان اختصاص داده و از برجستگی های کتاب فصلی است که در آن از توجه و اهتمام حمدانیان به خصوص سیف الدوله نسبت به فرهنگ و ادب داشته اند و درباره آن ها مجمع فضلا و علما و شعرا بوده و زندگی بزرگانی چون ابوفراس متنی، ابونصر فارابی، ابن خالویه، ابوالفرج اصفهانی و روابط آنان با سیف الدوله مشروحاً توضیح داده و در پایان کتاب ذکر و معرفی منابع و مآخذ و فهرست اماکن و اشخاص را آورده است.

عبدالله مظاهری

دولت های صفاری، سامانی، اخشیدی و فاطمی مصادف بود و حکومتشان دارای دو شاخه، حمدانیان موصل به ریاست حسن ناصرالدوله و اعقاب او و حمدانیان حلب به ریاست علی سیف الدوله و فرزندان او بوده و تاریخ پر حادثه ای داشته اند. حمدانیان موصل به سال ۳۶۹ هجری توسط امرای بویه و حمدانیان حلب در سال ۳۹۲ هجری به دست فاطمیان منقرض شدند.

درباره حکومت حمدانیان و چالش هایی که با قرامطه-خوارج، خلفای عباسی و همچنین مبارزه های آنان با بیزانس-فاطمیان، آل بویه و... منابع تاریخی گزارش هایی را گاه به اجمال و گاه به تفصیل ضبط و ثبت نموده اند، و محققان متأخر نیز هر گاه از تاریخ خلفای عباسی و تحولات منطقه شامات و عراق، سخن به میان آورده اند، در این باره نیز به بحث و بررسی پرداخته اند؛ اما از میان آثار مربوط به حمدانیان کتابی که در سال ۱۹۷۰ میلادی فیصل سامر استاد دانشگاه بغداد تحت عنوان «الدوله الحمدانیة فی الموصل والحلب» منتشر کرد، از اهمیت و جایگاه ویژه ای برخوردار است. خوشبختانه گروه تاریخ پژوهشکده حوزه و دانشگاه اقدام به ترجمه و انتشار آن نموده است. این کتاب با نام «دولت حمدانیان» توسط استاد فاضل جناب آقای علیرضا ذکاوتی قراگزلو از متن عربی و در یک جلد ترجمه گردیده است و احاطه مترجم محترم به زبان و ادبیات عربی و فارسی، شیوایی و روانی ترجمه و امانتداری علمی که در مترجم سراغ داریم، مزیت و اهمیت کتاب را دوچندان نموده است.

کتاب دارای دو بخش، حمدانیان موصل و حمدانیان حلب در ۴۴۸ صفحه به انضمام منابع و مآخذ و فهرست نام ها و مکان ها در پاییز ۱۳۸۰ از سوی پژوهشکده حوزه و دانشگاه به چاپ رسیده است.

بخش اول کتاب در سه باب فصل بندی شده است. اوضاع و شرایط اجتماعی-سیاسی قرن ۴ و ۳ هجری، یعنی زمان حکومت حمدانیان، اصل و نسب حمدانیان، اقوام و گروه های مستقر در اقلیم جزیره از جمله کروان، خوارج، اعراب و روابط متقابل آن ها، سرکوبی شورش هایی نظیر خوارج و قرامطه و مبارزه با خاندان ابودلف عجللی و بنی طولون و سایر معارضین خلافت توسط حسین بن حمدان از موارد مورد بحث در باب اول کتاب می باشد که نویسنده با استفاده از کتب و اسناد معتبر به تحلیل آن ها پرداخته است.

در باب دوم جغرافیای تاریخی شهرها و مناطق اقلیم جزیره و چگونگی سکونت اعراب در دیار بکر (دیار ربیعه) دیار نصر و سایر اقوام و چالش هایی که با یکدیگر داشته اند، به تفصیل و با